سمرقند

سال پنجم. شماره نهم. پاییز و زمستان ۱۴۰۴. قیمت: ششصد هزار تومان

یادنامهٔ صدرالدین عینی

با نوشته‌هایی از:

نظام‌الدین زاهدی
محمدجعفر یاحقی
علی‌اشرف مجتهد شبستری
صدری سعدی
اصل‌الدین قمرزاده
یوسف امام‌زاده
خدای‌نظر عصازاده
عبدالخالق نبوی
عبدالنبی ستارزاده
رستم وهاب‌زاده
شریف‌مراد اسرافیل‌نیا
مطلوبه میرزا یونس
نورعلی نورزاد
قیام‌الدین ستاری
شادمنصور شادمیرزا
حمزه باقی
سلیم ایوب‌زاد
لقمان بایمت‌اف
مراد مرادی
اعظم‌جان عظیم‌اف
مسعود حسینی‌پور
آزیتا همدانی
مسعود عرفانیان
مصطفی باباخانی
عادل ناظر
محسن فرح‌بر
علی دهباشی



پاییز و زمستان ۱۴۰۴ ـ شمارهٔ ۹، در ۴۱۶ صفحه
یادنامهٔ صدرالدّین عینی



در این شماره می‌خوانید:

یادداشت سردبیر/ علی دهباشی ۷

زندگی و آثار صدرالدّین عینی

گاهشمار زندگی و آثار صدرالدّین عینی/ محسن فرح‌بر ۱۱
ترجمهٔ حال خودم/ صدرالدّین عینی ۱۹
خانوادهٔ عینی در فرهنگ تاجیک/ عادل ناظر ۲۳
مشعل رخشان علم و ادب/ صلاحت عینی ۳۶
گذشتگان صدرالدّین عینی کی‌ها بودند؟/ خالده عینی ۴۰

یادداشت‌هایی دربارهٔ صدرالدّین عینی

یادی از مرحوم صدرالدّین عینی/ علی‌اصغر حکمت ۴۹
صدرالدّین عینی، شاعر و نویسندهٔ تاجیکستان/ حبیب یغمایی ۵۶
صدرالدّین عینی، سردفتر ادبیات جدید تاجیک/ صدری سعدی ۷۱

استاد عینی و سمرقند/ اصل‌الدّین قمرزاده ۷۷
نگاهی دوباره به خاستگاه اجتماعی صدرالدّین عینی/ محمدیوسف امام‌زاده ۸۳
سعید نفیسی و صدرالدّین عینی/ خدای‌نظر عصازاده ۹۲
فردوسی و شاهنامه از نظر صدرالدّین عینی/ عبدالخالق نبوی ۱۱۱
جایگاه استاد عینی در جامعهٔ تاجیک/ عبدالنّبی ستّارزاده ۱۲۲
سیر ادبی صدرالدّین عینی و مرحله‌های آن/ محمدجان شکوری ۱۳۰
قرانِ سعدِین/ رستم وهّاب‌زاده ۱۴۳
استاد عینی و نقش او در خودشناسی ملی تاجیکان/ شریف‌مراد اسرافیل‌نیا ۱۵۷
برخی از سرچشمه‌های نادر «نمونهٔ ادبیات تاجیک»/ مطلوبهٔ میرزایونس ۱۶۳
بیدل و بیدل‌خوانی در یادداشت‌های عینی/ نورعلی نورزاد ۱۷۱
جستار و پژوهش صدرالدّین عینی راجع به زادگاه و مدفن رودکی/ قیام‌الدّین ستّاری ۱۸۵
شهادت‌نامهٔ تاجیکان/ شاه‌منصور شاه‌میرزا ۱۹۴
دو ادیب بخارا: صدرالدّین عینی و میرزا سراج حکیم/ حمزه باقی ۲۰۳
چهرهٔ تابان استاد/ سلیم ایّوب‌زاد ۲۱۱
سه محور در دو نوشتار تاریخی/ لقمان بایمت‌اُف ۲۱۸
نظر اجمالی به فعالیت روزنامه‌نگاری صدرالدّین عینی/ مراد مرادی و اعظم‌جان عظیم‌اُف ۲۲۴
اثر نوپیدای استاد عینی/ عادل ناظر ۲۳۴
صدرالدّین عینی، زبان فارسی تاجیکی و هویت ملی تاجیکان/ علی‌اشرف مجتهد شبستری ۲۴۱
عینی‌شناسی، ضرورت‌ها و زمینه‌ها/ محمدجعفر یاحقی ۲۷۳

دربارهٔ تاریخ تولّد صدرالدّین عینی/ مسعود عرفانیان ۲۷۷
«یادداشت‌ها»ی عینی در آیینهٔ زمان و زبان/ مصطفی باباخانی ۲۸۸
اول خویش، دوم درویش/ مسعود حسینی‌پور و آزیتا همدانی ۳۰۲
خوانشی انتقادی از «شن‌های جیحون»/ آزیتا همدانی ۳۲۵
«آدینه»، نخستین داستان انقلابی تاجیک/ محسن فرح‌بر ۳۳۳

گزارش شب‌های بخارا

شب صدرالدّین عینی/ پریسا احدیان ۳٤۱
شب ابوالقاسم لاهوتی و صدرالدّین عینی/ پریسا احدیان ۳٥٦
شب صدرالدّین عینی و یادداشت‌های او/ پریسا احدیان ۳۷٦

سروده‌هایی از صدرالدّین عینی

گل سرخ ۳۸٥
اخگر انقلاب ۳۸٦
آواز تاجیک ۳۸٦
عطر ۳۸۷
چه توان کرد؟ ۳۸۸

کتابفروشی شهاب

کتاب‌ها و نشریات خود را از کتابفروشی شهاب
به صورت آنلاین بخواهید

@shahab_bookstore @shahab_bookstore

یادداشت سردبیر

علی دهباشی

نهمین شمارهٔ فصلنامهٔ سمرقند به یادنامهٔ استاد صدرالدّین عینی اختصاص یافته است. ما پیش از این در شماره‌های پنجم، ششم و هفتم این فصلنامه به شهرهای بخارا و سمرقند، و نیز رودکی و کشور تاجیکستان پرداخته بودیم. همچنین هشتمین شماره را به جشن‌نامهٔ خانم فرزانه خجندی، شاعر برجستهٔ تاجیکستان، اختصاص دادیم. اینک در نهمین شماره، به یکی از برجسته‌ترین شخصیت‌های معاصر ادبیات تاجیکستان و ازبکستان می‌پردازیم.

صدرالدّین عینی بنیان‌گذار و پیشگام ادبیات معاصر فارسی‌تاجیکی بوده است. ازبک‌ها او را یکی از بنیان‌گذاران ادبیات نوین خود می‌دانند، زیرا او به هر دو زبان فارسی و ازبکی آثاری را آفریده است. اهمیت آثار و خدمات فرهنگی صدرالدّین عینی، برای تمام کسانی که در حوزهٔ تمدنی زبان فارسی در منطقهٔ ورارود کار می‌کنند، روزبه‌روز آشکارتر می‌شود و با انتشار آثار او به خط فارسی، دانشجویان رشتهٔ ادبیات در ایران به‌تدریج بیشتر و بیشتر با اهمیت کارهایی که او در دوره‌ای خاص از تاریخ انجام داد آشنا می‌شوند.

پس از استیلای روس‌ها بر منطقهٔ ورارود، صدرالدّین عینی به همراه ابوالقاسم لاهوتی برای حفظ و گسترش زبان و ادبیات فارسی و در راه



• علی دهباشی و لایق شیرعلی در کنار تندیس صدرالدّین عینی و ماکسیم گورکی ـ شهر دوشنبه، آبان‌ماه ۱۳۷۰ش

خودشناسی تاریخی و معنوی و احیای خودآگاهی و هویّت ملّی تاجیکان کوشش‌ها کردند.

ما در سلسله شب‌های مجلهٔ بخارا، چندین نشست را به فرهنگ و ادبیات این منطقه اختصاص داده بودیم، ازجمله شب‌های «تاجیکستان»، «زبان فارسی‌تاجیکی»، «ابوالقاسم لاهوتی»، «میرسیدعلی همدانی» و... همچنین در سه نشست به زندگی و آثار صدرالدّین عینی و همکاری‌اش با ابوالقاسم لاهوتی پرداختیم که گزارش آنها را در همین شماره خواهید خواند.

در پایان، جا دارد از همکاری صمیمانهٔ دوست عزیزم محسن فرح‌بر، که در گردآوری و نویسه‌گردانی بسیاری از مطالب این شماره، همچون همیشه ما را یاری دادند، تشکر کنم. و نیز از دوست بزرگوار جناب آقای مهندس محمود نبوی، که کتاب ارزشمند کارنامهٔ استاد صدرالدّین عینی را، که بسیاری از عکس‌های این شماره برگرفته از آن است، از آرشیو شخصی‌شان در اختیار ما قرار دادند، کمال تشکر را دارم.

زندگی و آثار صدرالدّین عینی

با نوشته‌هایی از:

• محسن فرح‌بر • عادل ناظر

• صلاحت عینی • خالده عینی

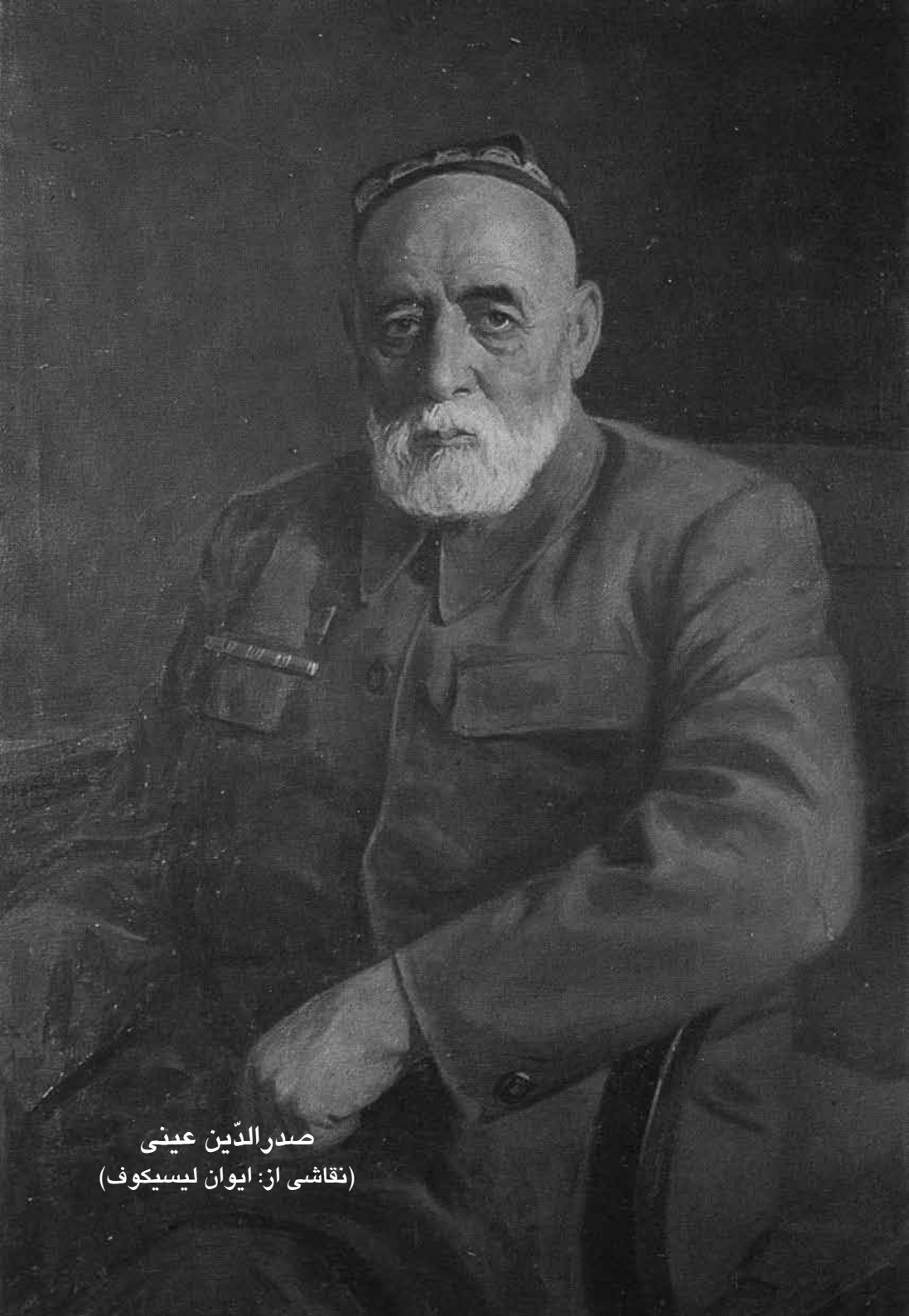

صدرالدّین عینی
(نقاشی از: ایوان لیسیکوف)

گاه‌شمار زندگی و آثار صدرالدّین عینی

محسن فرح‌بر*

۱۸۷۸م. ۱۵ آوریل: صدرالدّین عینی در روستای ساکتری تومن غِجدُوان بخارا زاده شد.

۱۸۸۸ـ۱۸۸٤م. انجام تحصیلات مقدماتی در مکتب مسجد روستای ساکتری.

۱۸۹۰م. سپتامبر: سفر به بخارا.

۱۹۰٦ـ۱۸۹۰م. کسب دانش در مدرسه‌های بخارا.

۱۸۹۵ـ۱۸۹٤م. گل سرخ اوّلین شعری است که با تخلّص «عینی» سروده شده است.

۱۸۹۵م. آشنایی با حیرت.
آشنایی با کتاب نوادرالوقایع احمد مخدوم دانش و شکل‌گیری انقلاب فکری در صدرالدّین عینی.

۱۹۰۷م. سفر به سمرقند و تاشکند برای آشنایی با جریان‌های فکری جدید.

* پژوهشگر ادبیات معاصر تاجیکستان.

۱۹۰۷م. مدّت شش ماه صدرالدّین عینی در مدرسه‌ای که تاتارها برای فرزندان تاتارهای ساکن در بخارا بنیاد شده بود به عنوان مترجم کار کرده است.

۱۹۰۷م. صدرالدّین عینی با همراهی میرزا عبدالواحد برهان‌زادهٔ بخارایی ملقب به مُنظِم یک مدرسه با اصول تربیت جدید بنیاد کرد.

۱۹۰۸م. پس از شش ماه مدرسه بسته شد و صدرالدّین عینی مورد تعقیب قرار گرفت و مدّتی در خانهٔ احمدجان مخدوم حمدی پنهان شد.

۱۹۰۹م. چاپ کتاب تهذیب‌الصبیان.

۱۹۱۵ـ۱۹۱۶م. از سپتامبر ۱۹۱۵ تا آوریل ۱۹۱۶م. خدمت در کارخانهٔ پنبه تازه‌کنی قزل‌تپه.

۱۹۱۶م. سیاحت در تومان و دهات، بخارا، سمرقند، خُجند، فَرغانه و قَرشی. تابستان و پاییز

۱۹۱۶م. نوامبر: صدرالدّین عینی در مدرسهٔ خیابان مُدرّس شد، امّا آن را قبول نکرد.

۱۹۱۷م. ۷ آوریل: فرمان امیر بخارا دربارهٔ اصلاحات اعلان شد.

۱۹۱۷م. ۸ آوریل: جدیدان با اظهار تشکّر و منّت‌داری به نمایش برآمدند.

۱۹۱۷م. ۹ آوریل: نیروهای امیر بخارا صدرالدّین عینی را دستگیر و بعد از ۷۵ چوب به زندان انداختند.

۱۹۱۷م. ۱۶ آوریل: سربازان انقلابی روس عینی را از زندان آزاد کرده و به بیمارستان کاگان فرستادند.

۱۹۱۷م. ۹ آوریل تا ۳۱ مه: عینی در بیمارستان درمان می‌شد.

۱۹۱۷م. ژوئیه: سفر به سمرقند.

۱۹۱۸م. برادر عینی به نام سراج‌الدّین خواجه از طرف امیر کشته شد و به همین مناسبت، عینی شعر «مرثیه» را نوشت.

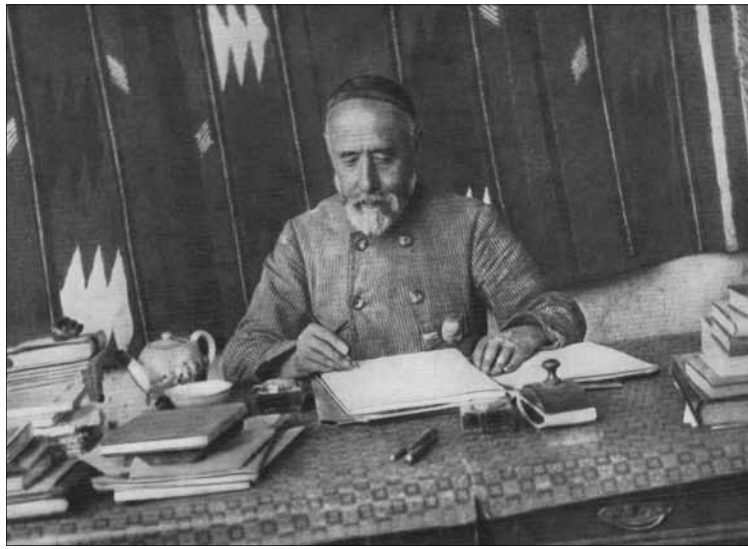

• صدرالدّین عینی

۱۹۱۸م. ۲۲ آوریل: سفر به تاشکند.

۱۹۱۸م. ۲۲ اکتبر: بازگشت به سمرقند.

۱۹۱۸م. شعرهای «مارش حُریّت» و «سرود آزادی» به مناسبت انقلاب اکتبر نوشته شدند؛ ملایان متعصّب سمرقند به کشتن صدرالدّین عینی فتوا دادند.

۱۹۱۹ـ۱۹۱۸م. عینی در مکتب ساویتی سمرقند درس داد.

۱۹۱۹م. شعر «انقلاب» را به مناسبت تأسیس شدن مجلهٔ شعلهٔ انقلاب نوشت. کار در مجلهٔ شعلهٔ انقلاب و روزنامهٔ محنتکشلر تاووشی (صدای محنت‌کشان) را آغاز کرد.

۱۹۲۰ـ۱۹۱۹م. به عنوان ناظر مکتب‌ها کار کرد.

۱۹۲۰م. تشکیل انجمن تاریخ و ادب در بخارا و ریاست عینی بر این انجمن.

۱۹۲۰م. ژوئن: از سوی تشکیلات کمونیستان بخارا برای نوشتن بیانیه‌ها به تاشکند دعوت شد.

۱۹۲۰م. از اوت تا نوامبر کتاب جلّادان بخارا را نوشت.

۱۹۲۰م. ۲ سپتامبر: انقلاب بخارا به وقوع پیوست.

۱۹۲۰–۱۹۲۱م. سپتامبر ۱۹۲۰ تا نوامبر ۱۹۲۱م. عینی کتاب تاریخ امیران منغیتیهٔ بخارا را نوشت و در سال ۱۹۲۳م. چاپ کرد.

۱۹۲۱–۱۹۲۰م. عینی کتاب بخارا انقلابی تاریخی او چون ماتریاللر را نوشت.

۱۹۲۱م. عینی در سفارتخانهٔ بخارا در سمرقند کار کرد.

۱۹۲۱م. اخگر انقلاب، اوّلین مجموعه اشعار صدرالدّین عینی چاپ شد.

۱۹۲۱م. اوّلین شمارهٔ روزنامه ساویتی تاجیکی، آواز تاجیک چاپ و در شماره‌های ٤ و ٦ این روزنامه، مقالهٔ عینی با عنوان «تاجیکان کوهستان» چاپ شد.

۱۹۲٤م. داستان آدینه یا سرگذشت یک تاجیک کم‌بغل نوشته شد.

۱۹۲۵م. ۱۳ اکتبر: پایان گردآوری مواد کتاب نمونهٔ ادبیات تاجیک.

۱۹۲٦م. نمونهٔ ادبیات تاجیک با تیراژ ۵ هزار نسخه با مقدمهٔ ابوالقاسم لاهوتی در مسکو چاپ شد.

۱۹۲٦–۱۹۳۳م. صدرالدّین عینی در نشریّات دولتی تاجیکستان به عنوان رِداکتور و مشاور کار کرد.

۱۹۲۹–۱۹۲۷م. عینی رمان داخونده را نوشت.

۱۹۳۵–۱۹۳۲م. کتاب غلامان چاپ شد.

۱۹۳٤م. اوت: عینی در کنگرهٔ یکم نویسندگان اتّحاد شوروی شرکت کرده و دربارهٔ مهارت ادبی نویسندگان تاجیک و مقام ویژهٔ ادبیّات فارسی کلاسیک و ادبیّات نوین تاجیک و تأثیر آن بر ادبیّات جهان صحبت نمود. در این کنگره وی به‌عنوان عضو هیئت ریاست کانون نویسندگان اتّحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی انتخاب شد.

۱۹۳۵م. کتاب مکتب کهنه چاپ شد.

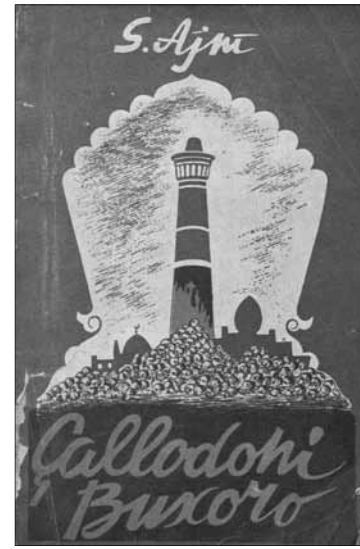

• روی جلد کتاب جلّادان بخارا



• روی جلد کتاب آدینه یا سرگذشت یک تاجیک کم‌بغل

۱۹۳۶م. صدرالدّین عینی داستان جنگ آدم و آب را نوشت.

۱۹۳۶م. لغت نیم‌تفصیلی تاجیک شامل ۱۲۰۰۰ کلمه ترتیب داده شد.

۱۹۳۹م. عینی مرگ سودخور، شیخ‌الرئیس ابوعلی سینا، طراز جهان و جشن تاریخی را به شکل کتاب چاپ کرد.

۱۹۳۹م. کتاب‌های یتیم، دربارهٔ فردوسی و شاهنامهٔ او، استاد رودکی و مختصر ترجمهٔ حال خودم چاپ شد.

۱۹٤۰م. ۲۷ اکتبر: هیئت رئیسهٔ شورای عالی تاجیکستان عینی را با عنوان افتخاری «رجل شایستهٔ علم تاجیکستان» سرفراز نمود.

۱۹٤۱م. ۲۳ آوریل: هیئت رئیسهٔ شورای عالی اتّحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی عینی را به دریافت نشان لنین سرفراز کرد.

۱۹٤۱م. «دیو هفت سر»، «مارش انتقام»، «چنگیز عصر ۲۰» و «آنه وطن» نوشته شد.

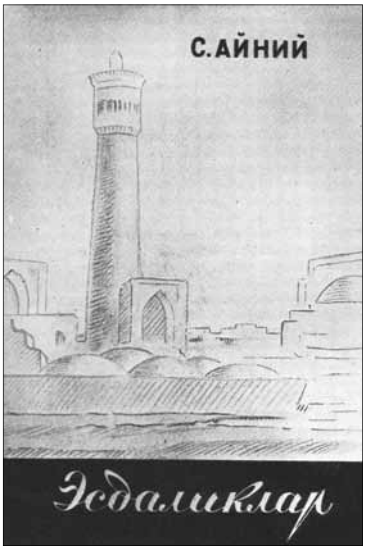

• روی جلد کتاب خاطرات



• روی جلد کتاب مرگ سودخور

۱۹۴۲م. کتاب شیخ مصلح‌الدّین سعدی شیرازی چاپ شد.

۱۹۴٤م. کتاب‌های قهرمان خلق تاجیک تیمور ملک و عصیان مقنع نوشته شد.

۱۹۴۵م. قصیدهٔ «جنگ و ظفر» به‌مناسبت پیروزی نیروهای شوروی در جنگ جهانی دوّم چاپ شد.

۱۹۴۷–۱۹٤٦م. عینی کتاب میرزا عبدالقادر بیدل را نوشت.

۱۹۴۷م. عینی به عنوان نمایندهٔ شورای عالی جمهوری سوسیالیستی تاجیکستان انتخاب شد.

۱۹۴۸م. کتاب پژوهشی علیشیر نوایی چاپ شد.

۱۹۴۸م. ۱۹ آوریل: عینی با دریافت دوّمین نشان لنین سرفراز شد.

۱۹۴۹م. کتاب یادداشت‌ها (قسمت‌های ۲–۱) چاپ شد.

۱۹۴۹م. ۱۷ دسامبر: عینی با دریافت سوّمین نشان لنین سرافراز شد.

۱۹۴۹م. ادامهٔ کتاب یادداشت‌ها (قسمت ۳) نوشته شد. عینی به عنوان نمایندهٔ شورای عالی اتّحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی انتخاب شد.

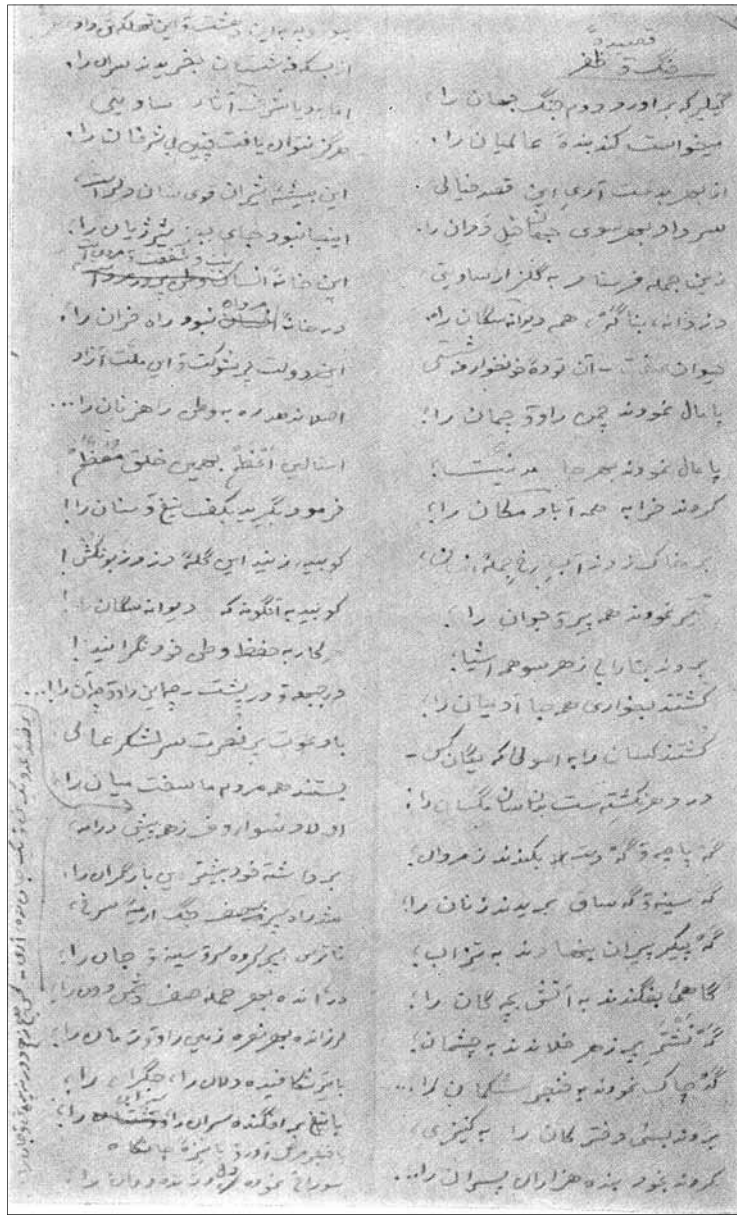

• دستخط صدرالدّین عینی ـ قصیدهٔ «جنگ و ظفر»، ۱۹۴۵م



• روی جلد کتاب یتیم

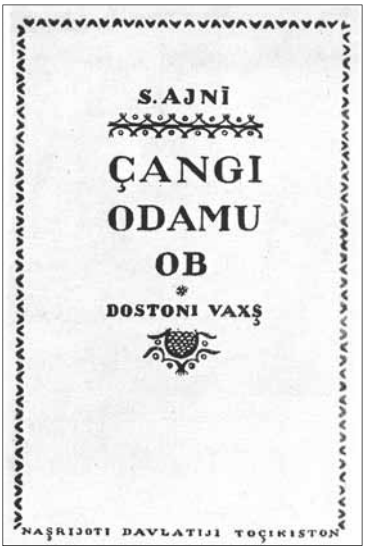

• روی جلد کتاب جنگ آدم و آب

۱۹۵۰م. ۱۰ مارس: شورای وزیران اتّحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی به عینی جایزهٔ دولتی اعطا کرد.

۱۹۵۱م. ۱۵ آوریل: عینی به‌عنوان رئیس آکادمی علوم جمهوری شوروی سوسیالیستی تاجیکستان انتخاب شد.

۱۹۵۳م. ادامهٔ کتاب یادداشت‌ها (قسمت ٤) نوشته شد.

۱۹۵۳م. ۲۷ آوریل: عینی در روز جشن ۷۵ سالگی خود به دریافت نشان «پرچم سرخ زحمت» سرفراز شد.

۱۹۵٤م. عینی برای دومین بار به‌عنوان نمایندهٔ شورای عالی اتّحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی انتخاب شد.

۱۹۵٤م. ۱۵ مه: پلنوم چهارم هیئت رئیسهٔ اتّحادیهٔ نویسندگان تاجیکستان برگزار شد. عینی در آن سخنرانی کرد.

۱۹۵٤م. عینی در ۱۵ ژوئیه از جهان چشم پوشید و در «چهارباغ عینی» (پارک عینی) شهر دوشنبه به خاک سپرده شد.

ترجمهٔ حال خودم*

صدرالدّین عینی

من در سال ۱۸۷۸ (موافق حجّت‌ها) (امّا در حقیقت در سال ۱۸۷۵) در دیههٔ ساکتری در رایان غجدُوان (اَکمل‌آباد حاضره) که از مُضافات بخاراست و از آنجا تا بخارا ۴۰ ویرست[1] است، در عایلهٔ یک دهقان کم‌بغل تولد یافته‌ام. پدرم از بس‌که کم‌زمین بود گاهاً چرخ آسیاتراشی و بافنده‌گی هم می‌کرد.

من در سن ۱۲ ساله‌گی‌ام در نتیجهٔ یک وبا از پدر و مادر و یک‌باره یتیم ماندم. با کوشش برادرِ بزرگم که او در بخارا تحصیل علم می‌کرد، من هم برای خواندن بخارا رفتم. در بخارا در مدرسه‌های گوناگون استقامت نموده، خدمت‌های آدم‌های گوناگون را کرده، در سال ۱۹۰۶ تحصیلم را تمام نمودم.

من از سال ۵ـ۱۹۰۴ سَر کرده به روزنامه‌ها (گَزیت‌ها) آشنا شدم و به حرکت جدیدیزم بخارا اشتراک نمودم. در سال ۱۹۱۷ به مناسبت انقلاب

* این شرح حال برای دانشنامهٔ بزرگ شوروی *Большая Советская Энциклопедия* نوشته شده است.

۱) وِرست (روسی): کیلومتر.

فیورال[۱] روسیه در بخارا حرکت جدیدیزم شدّت گرفت. در ماه آپریل به مناسبت فرمان اصلاحات برآوردن امیر عکس‌الحرکت برخواست[۲]. عکس‌الحرکت‌چیان امیری مرا هم در قطار یک چند جوانان دیگر دستگیر کردند. من در ارکِ امیر در «آبخانه» زندان محبوس شدم و ۷۵ چوب زده شدم. از حبس‌خانهٔ امیر و به واسطهٔ کوشش عسکران انقلابی روسیه خلاص گردیده، به بیمارخانهٔ کاگان آورده شدم. در آنجا ۵۲ روز خوابیده، قدری جراحت‌های چوبِ امیری به شد.

در سال ۱۹۱۷ اوّل‌هَای ماه اَیبول[۳] از بیمارخانهٔ کاگان به سمرقند هجرت کردم. از آن وقت تا حال در سمرقند زنده‌گی می‌کنم.

در انقلابِ بخارا به واسطهٔ قلم خود اشتراک نمودم. در سال ۱۹۲۰ ماه اییون از طَرف کمونیستان بخارا به تاشکند دعوت شده، در آنجا در حاضری انقلاب بخارا کار کردم.

برادر خوردی‌ام[٤] در سال ۱۹۱٦ از طرفِ امیر کشته شد و برادر بزرگم در سال ۱۹۲۲ (روزانه) از طرف باسمه‌چیان بخارا کشته شد، خانه‌اش تاراج شد.

من از بسیار خوردسالی‌ام در ادبیّاتِ کهنه شغل کرده آمدم. شعرِ بسیار می‌نوشتم، امّا هر شعری که نویسم بعد از یک هفته بی‌معنی‌گی آن را فهمیده می‌سوختم. امّا اثرهای معلوم خود را من بعد از انقلابِ اوکتبر[۵] و با درس‌هایی که از این انقلابِ کبیر گرفتم، نوشتم.

در سال ۱۹۲۰ جلّادان بخارا[٦] نام یک پاویست نوشته بودم که آن در سال ۱۹۲۲ در انقلاب نام ژورنالِ اوزبکی در تاشکند چاپ شده است.

---

۱) فورال.
۲) برخاست.
۳) ایول.
۴) خُردی‌ام.
۵) اکتبر.
۶) یکی از نخستین اثرهای صدرالدّین عینی به شمار می‌آید که در قالبِ داستان، رخدادهای پایان سدهٔ ۱۹ و آغاز سدهٔ ۲۰ میلادی را در بخارا به بهترین، زیباترین و رساترین وجه به تصویر کشیده است. این کتاب را مصطفی باباخانی در سال ۱۳۹۷ خورشیدی توسط نشر آرون چاپ کرده است.



• صدرالدّین عینی همراه با یکی از شاگردانش ر. هاشم، نویسنده و مترجم

در سال ۲۲ـ۱۹۲۱ به طرز آچرک تاریخ انقلاب بخارا و تاریخ امیران منغیت بخارا را نوشتم که یکمی اینها در سال ۱۹۲٦ در مسکو، دوّمشان در سال ۱۹۲۹ در تاشکند چاپ شد. در سال ۱۹۲۵ نمونهٔ ادبیات تاجیک را نوشتم (٤۰ لیست) در سال ۱۹۲٦ با کوششِ رفیق لاهوتی در مسکو چاپ شد. در سال ۱۹۲٤ پاویست آدینه را سَر کرده نوشته، پیش‌پیش به روزنامهٔ آوازِ تاجیک چاپ کُناندم که این پاویست به شکلِ کتاب در سال ۱۹۲۷ در تاشکند چاپ شد و به هشت زبان ترجمه شد. از سال ۲۹ـ۱۹۲۷ رومان داخونده را نوشتم که این در سال ۳۱ـ۱۹۳۰ در قزان[1] چاپ شد و به زبان‌های گوناگون ترجمه یافت. من در سال ۱۹۲۸ یک ژورنالِ اوزبکی قُل‌بابا نام، یک پاویست نوشته بودم که این را در سال ۳٤ـ۱۹۳۲ یک رومانِ کلان (۲۷ـ ۲٦ لیست) کردم که اوزبکی این در دست طبع، تاجیکی‌اش در دست تحریر و روسی‌اش در دستِ ترجمه است.

۱) قازان/ کازان.

در سال ۱۶ـ۱۹۱۵ در زَواد پَختهٔ قِزیل‌تپه کار کرده بودم که تأثیر آن در پاویست آدینه دیده می‌شود.

من در بخارا بیشتر در مکتب‌های غیررسمی جدیدی کار کردم. در آخرهای سال ۱۹۱۶ در یکی از مدرسه‌های بخارا مُدَرِّس شده بودم. امّا پس از شش ماه مُدرّسی دستگیر شده، حبس و چوب یافتم.

در سمرقند در سال ۱۹ـ۱۹۱۸ معلّمی کردم. بعد از آن در مطبوعات در خدمت ادبی کار کردم.

در نشریّات تاجیکی محرّر ادبی شده کار کردم. در ترمینکوم تاجیکستان خادمِ علمی شده کار کردم. حاضر پرسینالینی پنسیه‌گیر هستم. در ترمینکوم و ادبیّات کار می‌کنم.

نمونهٔ شعرهای کهنهٔ من در تذکرهٔ افضلی[1] که در سال ۱۳۲۲ هجری (یعنی ۳۱ سال پیش از این) تألیف شده است، دیده می‌شود.

صدرالدّین عینی
سمرقند
۲۳ نویَبر ۱۹۳٤ [۲۳ نوامبر ۱۹۳٤]

۱) افضل مخدوم پیرمستی، نویسندهٔ کتاب تذکرهٔ افضل التذکار فی ذکر الشعرا.

خانوادهٔ عینی در فرهنگ تاجیک

عادل ناظر*



استاد صدرالدّین عینی یکی از چهره‌های درخشان علم و ادب و فرهنگ تاجیک در دوران معاصر است که با آثار ماندگار و ابتکارات مهم و ملّت‌سازش در تاریخ ملّت تاجیک نقشی ماندگار دارد. همین است که تاجیکان استاد صدرالدّین عینی را از مفاخر ملّی می‌دانند و به آثار او چون به کوه استوار تکیه می‌کنند و او را قهرمان ملّی خویش برگزیده‌اند. استاد عینی نه‌تنها با آثار ارزشمندش، بلکه با خانوادهٔ فرهیخته‌اش برای فرهنگ تاجیک خدمت کرده است. همسر استاد، صلاحت، و فرزندانش: خالده، کمال و لطفیه، چهره‌های درخشانی هستند که کار و پیکار سرور این خانواده را ادامه دادند و از خود کارنامه‌های مهمّ علمی و فرهنگی به یادگار گذاشته‌اند. چون شمارهٔ نو ویژه‌نامهٔ سمرقند به استاد صدرالدّین عینی بخشیده شده است، موافق است که با کار و روزگار شخصیّت‌های دیگر این خانواده نیز خواننده آشنایی پیدا کند.

---

* روزنامه‌نگار و پژوهشگر.

صلاحت عینی

استاد صدرالدّین عینی با سبب روزگار نابسامان، خیلی دیر (سال ۱۹۲۰) یعنی در سن ٤۲ سالگی‌اش خانه‌دار شده است. عادتاً تاجیکان، آن زمان و امروز هم در سن ۲۰ـ۲۵ سالگی ازدواج می‌کنند، ولی وضع سیاسی و اجتماعی زمان، که صدرالدّین عینی در مرکز گیر و دارهای آن قرار داشت، امکان نداد که او برای خویش همسر برگزیده و صاحب خانواده شود. پس از آن که استاد عینی به سمرقند می‌آید، در این‌جا دوستان و هم‌مسلکانی پیدا می‌کند، که نه‌تنها او را در کار و پیکار، بلکه در زندگی هم به او یارمندی می‌کنند. یکی از چنین نفران بنیادگذار مکتب نو در سمرقند، معلّم عبدالقادر شکوری بود که برای صدرالدّین عینی زوجهٔ آینده‌اش را پیدا کرد. او دختر خواهر بزرگش انوربیگم، صلاحت‌بیگم را، که بامعرفت و باسواد بود، به عینی نامزد کرد. پدر صلاحت، داملّا محمود مدرّس، یکی از دانشمندان و فاضلان زمان خویش بود و میان اهل علم آبرو و نفوذ داشت. ولی این مرد فاضل برمحل [زود] از دنیا می‌گذرد و تربیهٔ سه فرزندش عبدالودود، صلاحت و صباحت به دوش همسرش انوربیگم می‌ماند. عبدالودود یکی از نخستین روزنامه‌نگاران، منتقدان ادبی، معارف‌پروران تاجیک است، که در جمهوری خلقی بخارا به مقام ناظر معارف، یعنی وزیر معارف رسید، ولی قربانی سیاست استالین شده، بیش از ۲۷ سال عمرش را در زندان‌ها سپری کرد.

زمانی، که عینی ٤۲ساله به صلاحت خواستگار می‌شود، دختر همگی ۱۸ سال داشت. یعنی سال تولّد صلاحت ۱۹۰۱ یا ۱۹۰۲ بوده است. علاوه بر این، عینی مبلغ کافی برای عروسی و خانهٔ شخصی نداشت. خود استاد می‌نویسد: «آن وقت‌ها در سمرقند، زندگانی من بسیار سخت بود. من خانهٔ خود نداشتم. در حَولی مادرعروسم می‌نشستم. در آن‌جا دو خانه بود، که در وقت بارش همیشه آب می‌گذشت. من در پیش صندلی نشسته، در وقتی که به اطرافم و سرم باران می‌چکید، کار تحریری خود را دوام می‌دادم».



• صدرالدّین عینی و همسرش صلاحت عینی در خانه‌شان در سمرقند

مشکل بی‌خانگی صدرالدّین عینی هم با کمک دوستانش، ازجمله عبدالقادر محیی‌الدّین‌اُف حل می‌شود و او در محلهٔ قورغانچهٔ سمرقند حولی نسبتاً خوب خوشکامیل‌بای نام شخص را خریده، ماه سپتامبر سال ۱۹۲۳ به این حَولی می‌کوچد و تا پایان عمر در آن جا زندگی می‌کند.

از پیوند صدرالدّین عینی با صلاحت‌بانو ۳ فرزند به دنیا می‌آید: خالده، کمال، لطفیه.

در زمان زندگی استاد عینی همسرش صلاحت‌بانو اساساً به کارهای خانواده و تربیهٔ فرزندان مشغول بود. از نامه‌های استاد عینی به لاهوتی برمی‌آید که همسرش زن عادی با تربیه و اخلاق سنّتی بوده است.

صلاحت عینی زن باسواد و دانشمند بوده است. بنا به نوشتهٔ خالده عینی مادرش «دانندهٔ خوب زبان و ادبیّات کلاسیکی فارس و تاجیک بود. از آثار بزرگان ما فردوسی، سعدی، حافظ، عمر خیام، جامی، نظامی و بسیار دیگران شعرهای زیادی از یاد می‌دانست... او زبان ادبی تاجیکی را چنان خوب می‌دانست، که حالا این‌گونه دانندگان زبان ما کم اندر کمند.

سبب این که او اوّلین خواننده و یاری‌دهندهٔ شوهرش بود در کار پُرمشقت ایجادی او...». پس از مرگ همسرش صلاحت او با فرزندانش کمال و خالده در تهیه و معرفی آثار عینی نقش مهم گذاشت. آرشیو نویسنده را آموخته، اشعار نشرناشده، نامه‌ها و اثرهای نامطبوعش را به چاپ آماده کرد. در تهیهٔ کلیات ١٤ جلدهٔ استاد عینی نیز همکاری کرد.

صلاحت عینی همچنین، در برگردان و نشر آثار کلاسیکی سهم گذاشته است. سال ١٩٨٢ داستان مشهور عیّوقی، ورقه و گلشاه، را به دبیرهٔ سریلیک آمادهٔ نشر کرد، که با پیشگفتار خالده عینی به نشر رسید. همچنین، طبق اطلاع ادبیات‌شناس تاجیک، بختیار عبدالرّحیم، صلاحت عینی اثر معروف نویسندهٔ هندی پریم‌چند، گفتار دربارهٔ راما، را نیز با دبیرهٔ سریلیک آمادهٔ نشر کرده بوده است که آن تا به امروز با سبب‌های نامعلوم چاپ نشده است. همچنین، به نوشتهٔ این ادبیّات‌شناس، که به آرشیو صلاحت عینی دسترسی پیدا کرده است، از همسر استاد عینی چند دفتر بیاض هم به میراث مانده است که در آنها آثار شعرای بزرگ فارسی‌گو گلچین شده است. همچنین، طبق نوشتهٔ این پژوهشگر همسر استاد عینی شعر هم می‌گفته است و داستانی را تحت عنوان «جشن گل و میوه‌ها» برای کودکان تألیف کرده است.

یعنی صلاحت عینی نه‌تنها هم‌راز و هم‌نفس و غم‌خوار و غم‌گسار استاد صدرالدّین عینی بود، بلکه همچون عینی‌شناس و متن‌شناس نیز برای ادب و فرهنگ تاجیک بی‌دریغ خدمت کرد. او سال ١٩٨٣ در شهر دوشنبه جان به جان‌آفرین سپارید.

خالده عینی

خالده فرزند ارشد استاد صدرالدّین عینی است. ٢٤ آگوست سال ١٩٢٣ برابر به ١ شهریور ١٣٠٢ در سمرقند متولّد شده است. پس از ختم مکتب میانه به دانشکدهٔ ادبیات دانشگاه دولتی سمرقند تحصیل کرده است. سال ١٩٥١ در پژوهشگاه شرق‌شناسی اتّحاد شوروی در موضوع «بیدل و داستان او عرفان» رسالهٔ علمی دفاع کرده است.

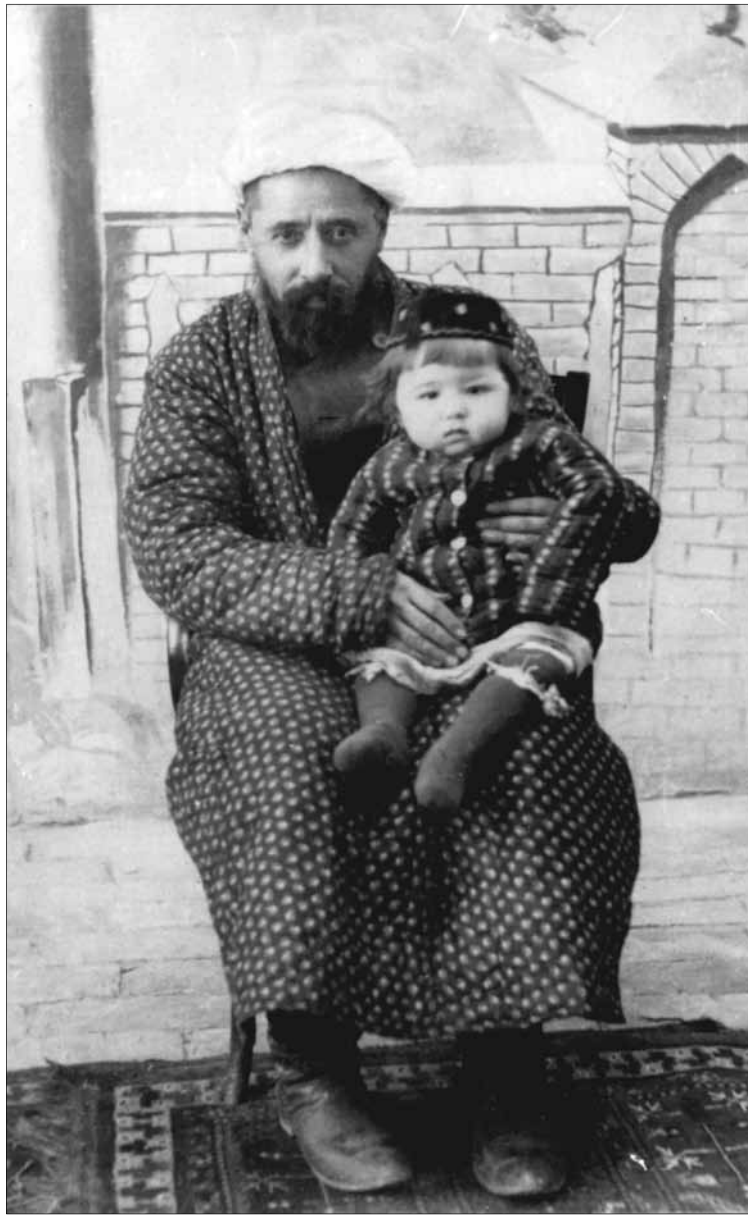

• صدرالدّین عینی و خالده عینی



• خالده عینی

همان سال ۱۹۵۱ خالده عینی از مسکو به دوشنبه برمی‌گردد. چون آن زمان استاد صدرالدّین عینی بیمار بود به نگاه و بین و مراقبت او مشغول می‌شود. سال ۱۹۵۲ با استاد عینی به دوشنبه می‌آید و در برابر ادامه بخشیدن به مراقبت پدر در پژوهشگاه زبان و ادبیّات به نام رودکی به فعالیّت آغاز می‌کند.

خالده عینی مؤلف کتاب‌های ایجادیات جلال اکرامی (۱۹۵۲)، بیدل و داستان او«عرفان» و زندگی‌نامهٔ صدرالدّین عینی (۱۹۸۲) می‌باشد.

همچنین، رمان‌های گوبِسک از نویسندهٔ فرانسوی اُنوره دو بالزاک، گورا از نویسندهٔ هند رابیندرانات تاگور، دستبند عقیق از نویسندهٔ روس الکساندر کوپرین و داستان‌های زیادی را به زبان فارسی‌تاجیکی ترجمه کرده است.

خالده عینی همچنین، متن علمی و انتقادی داستان «عرفان» بیدل را با سرسخن، توضیحات و لغت آماده کرده به چاپ رسانیده است. در تهیهٔ متن علمی و انتقادی«نکات» بیدل و کلیّات او در ۵ جلد سهم گذاشته است.

ولی بیشتر از همه او به تحقیق و نشر آثار پدرش صدرالدّین عینی مشغول شده است. استاد عینی هنوز در زمان زنده بودنش ویرایش و تهیهٔ

آثارش را به خالده باور می‌کرد. مخصوصاً یادداشت‌ها زیر نظر خالده عینی نشر شده است. خدمت دیگر خالده عینی آن است که آرشیو پدرش را با اصول علمی دسته‌بندی کرده، پیشکش پژوهشگران کرده است.

همچنین، دربارهٔ پدرش مقاله و یادداشت‌های ارزشمند و کتاب زندگی‌نامهٔ صدرالدّین عینی را تألیف کرده است که سال ۱۹۸۲ نخست با زبان روسی و بعداً با زبان [فارسی]تاجیکی چاپ شده است. خالده عینی ١٤ نوامبر سال ١٩٨٤ برابر به ٢٣ آبان ١٣٦٣ از عالم درگذشته است. آرامگاهش در شهر دوشنبه است.

کمال عینی

کمال فرزند دوّم و یگانه پسر استاد صدرالدّین عینی بود. ١٥ می ١٩٢٨/ ٢٥ اردیبهشت ١٣٠٧ در گذر لب‌غار شهر سمرقند به دنیا آمده است. خاورشناس و ادب‌پژوه سرشناس تاجیک بود. تحصیلات ابتدایی و متوسطه را در سمرقند گرفته است. بعداً محصّل دانشکدهٔ شرق‌شناسی دانشگاه دولتی لنینگراد به نام ژدانُف بود. در پژوهشگاه شرق‌شناسی فرهنگستان علوم اتّحاد شوروی (١٩٤٩ـ١٩٥٣) رسالهٔ علمی دفاع کرده مدرک علمی به دست آورده است. سال‌ها در پژوهشگاه زبان و ادبیّات به نام رودکی و پژوهشگاه شرق‌شناسی فرهنگستان علوم تاجیکستان فعالیّت داشت. مدیر گنجینهٔ دستخط‌های فرهنگستان علوم تاجیکستان بود.

کمال عینی یکی از پژوهشگران نام‌آشنای ادبیّات کلاسیکی فارس و تاجیک بود. اثرهایش بدرالدّین هلالی و داستان او «لیلی و مجنون» (١٩٥٤)، بهزاد، رسّام بزرگ تاجیک (١٩٥٦)، قصیده در ایجادیات رودکی (١٩٥٨)، خواجوی کرمانی و دیوان او (تهران، ١٩٦٩)، «شهریارنامهٔ» مختار غزنوی (١٩٦٤)، بدرالدّین هلالی (١٩٥٧)، جامی در مینیاتورهای عصر ١٦ (مسکو، ١٩٦٦) و غیره در دوشنبه و تهران و مسکو نشر و از جانب پژوهشگران استقبال گرم یافته است.

کمال عینی فراهم‌آورندهٔ یک سلسله متن انتقادی آثار کلاسیکان ادبیّات فارسی با ضمیمهٔ تحقیق آنها می‌باشد، ازجمله منتخبات ناصر خسرو

(۱۹۵۷) و بدرالدّین هلالی (۱۹۵۸)، رباعیات عمر خیام (۱۹٦۵)، داستان «سالامان و ابسال» عبدالرّحمان جامی (۱۹٦٤)، اوج زحل ابوعلی‌سینا (۱۹۸۰)، همایی و همایون (۱۹٦۹)، گل و نوروز خواجوی کرمانی (۱۹۷۲)، ویس و رامین فخرالدّین گرگانی، بدایع‌الوقایع واصفی (۱۹۷۰) و غیره. او یکی از تهیه‌گران فرهنگ مختصر شاهنامه (۱۹۹۱، با هم‌قلمی ز. احراری)، متن ۹جلدی علمی شاهنامهٔ ابوالقاسم فردوسی، تدوین آثار منتخب ۵جلدی عبدالرّحمان جامی و کلیات ۱٤جلدی صدرالدّین عینی می‌باشد، که در دوشنبه، تهران و مسکو چاپ شده‌اند.

کمال عینی عضو ده انجمن و مرکزهای علمی و فرهنگی ایران‌شناسی کشورهای شرق و غرب ـ امریکا، کانادا، فرانسه، ایران، ایتالیا، آلمان و غیره بود. رئیس انجمن خاورشناسان جمهوری تاجیکستان، جانشین رئیس شورای تحقیق و نشر آثار خطّی تاجیکستان، معاون رئیس انجمن تاجیکان جهان «پیوند» بود و در تحکیم روابط مرکزهای علمی ایران‌شناسی شرق و غرب با تاجیکستان سهم گذاشته است.

او در بیش از ۳۰ کنگره و همایش‌های ایران‌شناسی شرکت کرده، از سال ۱۹۸۰ تا ۱۹۸۳ معاون رئیس کمیسیون بین‌المللی عاید به آموزش تمدّن آسیای مرکزی در نزد یونسکو، رئیس انجمن شرق‌شناسان جمهوری تاجیکستان (۱۹۸۳ـ۲۰۱۰) بود.

دایر به تاریخ هنر باستانی ایران نیز تحقیقات علمی انجام داده، در همکاری با همسرش مقدّمه اشرفی، هنرشناس نامور و پژوهشگر نام‌آشنای مینیاتورهای ایرانی، کتاب‌های لوحه‌های نگارین از سدهٔ چهارده تا هجده بر آثار سخنوران فارس‌ـ تاجیک (۱۹۷٤) بهزاد، رسّام بزرگ تاجیک (۱۹۵٦) را تألیف کرد. کمال عینی، طوری اشاره شد، در تحقیق و نشر آثار عینی نیز کارهای ماندگار کرد. در نشر کلیات پدرش سهم گرفت. شعر و مقاله و کتاب‌های منتشرنشدهٔ استاد عینی، ازجمله لغت نیم‌تفصیلی زبان تاجیکی، تاریخ انقلاب فکری در بخارا، نمونهٔ ادبیات تاجیک و غیره محض با تلاش کمال عینی نشر شده‌اند. او دربارهٔ پدرش ده‌ها مقاله و دو کتاب کارنامهٔ عینی (۱۹۷۸) و مکتب ادبی استاد صدرالدّین عینی را نشر کرد.



• صدرالدّین عینی و کمال عینی



• کمال عینی

کمال عینی، معاون رئیس جمعیّت «پیوند» (۱۹۹٦ـ۲۰۰۲) و رئیس بنیاد بین‌المللی ص. عینی (۲۰۰۲ـ۲۰۱۰) بود. با عنوان و جوایز ارباب شایستهٔ علم و تکنیک تاجیکستان (۱۹۹٦) ، دارندهٔ جایزهٔ بین‌المللی بنیاد فرهنگی افشار (ایران، ۱۹۹۰)، جایزهٔ بین‌المللی فارابی در علوم انسان‌شناسی (ایران، ۲۰۰۸)، آکادمیک آکادمیهٔ مکاتب عالی و غیره تقدیر شده است.

کمال عینی در سال ۲۰۱۰ در سن ۸۲سالگی از عالم درگذشت.

مورد ذکر است که همسر کمال عینی، مقدّمه اشرفی، نیز یکی از پژوهشگران نام‌آشنا در تاجیکستان و بیرون از آن است. او یکی از پژوهشگران نامور هنر مینیاتوره بوده، مینیاتورهای اثرهای عبدالرّحمان جامی، مکتب مینیاتور بخارا و مصوّره‌های به دستنویس اثرهای کلاسیکان ادبیّات عصر میانگی تاجیک ایجادکردهٔ رسّامان عصرهای ١٤ـ١٨، تاریخ انکشاف مینیاتورنگاری ایران در سدهٔ ١٦ و غیره را تحقیق و کتاب و مقالات ارزشمند تألیف کرده است. سال ۲۰۰٤ او اوّلین پژوهشگر خارجی گردیده است که عضو افتخاری فرهنگستان صنعت ایران شده است.

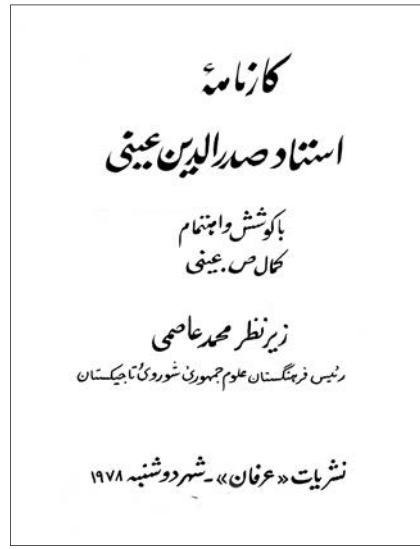

• روی جلد کتاب کارنامهٔ استاد صدرالدّین عینی، به کوشش کمال عینی، ۱۹۷۸م

کمال عینی و مقدّمه اشرفی صاحب دو فرزند: ایرج و لیلا هستند که کار فامیل بزرگشان را ادامه می‌دهند. ایرج عینی رئیس فعلی بنیاد بین‌المللی به نام صدرالدّین عینی است که یک سمت فعالیّت آن نشر آثار استاد صدرالدّین عینی می‌باشد.

لطفیه عینی

لطفیه فرزند کوچک استاد صدرالدّین عینی است. وی ۱۳ می سال ۱۹۳٤ (برابر به ۲۲ اردیبهشت ۱۳۱۳) در شهر سمرقند تولد شده است. در مورد دوران طفلی لطفیه عینی نامه‌های استاد عینی معلومات ارزشمند می‌دهند. استاد عینی در یکی از نامه‌هایش به استاد لاهوتی می‌نویسد که لطفیه «هنوز به سن مکتبی نرسیده است، لیکن از قلم و کاغذ جدا نمی‌شود و مندرجه‌های بعضی حکایه‌های را که برادر و خواهرش می‌خوانند، از بر کرده است و به من نقل هم می‌کند». در یک نامهٔ دیگر پدر با محبّت می‌نویسد، که «لطفیه‌چه خوانش انترناسیونال را مشق کرده ایستاده است».



• از راست، ردیف جلو: خالده، صدرالدّین و لطفیه عینی. ایستاده: کمال عینی و حمید منصوراُف

خلاصه، لطفیه در محیط خانوادهٔ استاد صدرالدّین عینی به وایه رسیده، از زمان طفلی با کتاب و ادبیات دل بسته، در باغچه و مکتب روسی تحصیل کرده، دانش فارسی و روسی اندوخته است. طوری معلوم است، در آن روزگار در آسیای میانه اوّل الفبای لاتینی و بعداً سریلیک جایگزین الفبای فارسی شد، ولی استاد عینی به لطفیه خطّ فارسی نیز آموزانیده است.

در یک نامهٔ استاد عینی به پسرش کمال می‌خوانیم: «پسرم، خوشبختانه نامهٔ خودت را به فارسی نوشتی، به خطِّ عربی نوشتی... عربی تو از عربی لطفیه خواناتر و بهتر است و این موفقیّت کلان است. عربی نوشتن تو باز از همین جهت مرا خرسند کرد که ۲۸ اکتبر لطفیه با هم‌مکتب‌های خودش برای پَخته‌چینی رفته بود. اگر خطِّ با خطِّ عربی نمی‌بود، تا آمدن او ناخوانده می‌ماند».

یعنی لطفیه هم الفبای فارسی را بلد بوده است و هم به استاد عینی، که تا آخر عمر الفبای سریلیک را نغز نمی‌دانست، برای خواندن متونِ با سریلیک نوشته‌شده، یاری می‌داده است.



• لطفیه عینی

لطفیه عینی در دانشکدهٔ هنرشناسی دانشگاه دولتی مسکو به نام لومونوسُف تحصیل کرده است. پسان، عمری در پژوهشگاه تاریخ، باستان‌شناسی و مردم‌شناسی به نام احمد دانش فرهنگستان علوم تاجیکستان و آثارخانهٔ ملّی تاجیکستان به نام کمال‌الدّین بهزاد فعالیّت کرده است. عاید به هنر باستانی معماری، مینیتور و هنرمندی شرق میانه و هنر معاصر تاجیکستان پژوهش زیاد انجام داده، اثرهای زیادی تألیف کرده است.

کتابهایش: هنر تاجیکستان شوروی (۱۹۷۲)، هنر آسیای میانه در زمان ابن سینا (۱۹۸۰)، استاد طرّاحی کتاب؛ دربارهٔ نقّاش شوروی کنستانتین تورینکو (۱۹۸۵)، هنر تصویری تاجیکستان شوروی (۱۹۸٦)، سبزعلی شریف؛ دربارهٔ نقّاش تاجیک سبزعلی شریف‌زاده (۱۹۹۸)، مصوّران ترکیه و تاجیکستان (۲۰۰۹) با زبان‌های فارسی‌تاجیکی و روسی و انگلیسی در دوشنبه، سن‌پترزبورگ، آنکارا، مسکو و تهران نشر شده‌اند.

لطفیه عینی، خادم شایستهٔ هنر تاجیکستان، و عضو اتّفاق رسّامان تاجیکستان ۸۱ سال عمر دید و ۷ می سال ۲۰۱۵ برابر به ۱۷ اردیبهشت ۱۳۹٤ از عالم درگذشت. او یک فرزند دختر با نام رخشانه دارد.

مشعل رخشان علم و ادب

صلاحت عینی*

خصلت اساسی داملا[۲] همین بود که بروقت می‌خیستند، خیلی زیاد کار می‌کردند. تا اندک روشن‌تر شدن کی‌ها ۷ـ۸ ورق را نوشته پُر کرده می‌ماندند. در سال‌های اوّلی که ما همخانه شدیم، استاد در ژورنال[۳] شعلهٔ انقلاب[٤] و محتکشلر تاووش («صدای محتکشان»)[٥] کار می‌کردند. از بس که آن سال‌ها خادمان ادبی کم بودند، داملّا و دیگر کارگران ریدکسیهٔ[٦] شعلهٔ انقلاب مجبور بودند، که هر شمارهٔ ژورنال را با مقاله، شعر و ترجمه‌های خود پُر کنند. داملّا هم بعضاً در یک شماره چند مقاله می‌نوشتند، امّا آن وقت مثل حاضره نبود. خادمان ژورنال تنها برای خادم ژورنال بودنشان معاش می‌گرفتند. برای مقاله‌های در صحیفه‌های ژورنال نشرگردیده حقّ قلم نبود. با وجود همین، آن کس خیلی با شوق و هوس کار کرده، چیز می‌نوشتند و خرسند بودند، که مقاله‌های می‌نوشته‌شان بی هیچ ممانعت نشر می‌شود. ولی کار نه همه وقت این خیل به برار بود. بعضاً ناآمدکار هم می‌شد و اثرها چاپ‌نشده می‌ماند. مثلاً، تابستان سال ۱۹۲۰ داملّا با نام «فاجعهٔ الیم

* نویسه‌گردانی و توضیحات: عادل ناظر.



• صدرالدّین عینی و همسرش صلاحت

یک جوان‌بخارایی» حکایه‌ای نوشته در تاشکند به نشریات ‹انقلابچیان بخارا› سپردند، امّا دستخط در آن نشریات گم شد و حکایه نشرنشده ماند. بعد از انقلاب بخارا جلّادان بخارا› را، که در ماه‌های آگوست- سپتامبر سال ۱۹۲۰ نوشته بودند[۷]، به نشریات ریسپوبلیکهٔ خلقی بخارا[۸] سپردند، امّا این دستخط هم گم شده کتاب چاپ‌نشده ماند. در سال ۱۹۲۱ به زبان ازبکی بخارا انقلاب چون متریالر[۹] را نوشته به همان نشریات سپردند، امّا این کتاب هم به سبب گم‌شدن دستخط چاپ نشد. داملّا بعد از این فهمیدند، که این گمشدن‌ها بی‌سبب نیست و در هیئت حکومت خلقی بخارا کسانی هستند که اثرهای آن کس را نشر کردن نمی‌گذارند. معلوم شد که چیزهای آن کس می‌نوشتگی به آن آدمان معقول نیست. پس آن کس گفتند که اگر اثرهای آن کس را چاپ نکنند، برای یافتن معاش روزگار به کسب بابایانشان که چرخ آسیاتراشی بود و آن را از پدرشان آموخته بودند، مشغول می‌شوند، امّا کتاب‌نویسی و فاش نمودن رذالت زمان امیر را تا آخر دمشان ترک نخواهند کرد، حتّی اگر آن نوشته‌ها چاپ نشوند هم...

از وقت‌های جوانیم من به کارهای داملّا یارمندی می‌کردم. روی‌نویس کردن بعضی چیزها هم به ذمّهٔ من بود، زیرا که آن وقت‌ها ماشینکهٔ خط‌نویسی[10] با حروفات عربی نداشتیم.

بعدها کار رنگ دیگر گرفت. اثرهای آن کس را اوّل من می‌خواندم، هنگامی که مشینیستکه[تایپیست، حروف‌چین]های عربی‌دان کم‌یافت شده ماندند، به مشینیستکه دستخط‌های آن کس را املا کردن و چیزهای از ماشینکه برآمده را با دستخط مقایسه کردن را من می‌کردم. در هنگام اینها را گشت‌برگشته خواندن‌ها بعضی مسئله‌ها هم به میان می‌آمد که دربارهٔ آن گفت و شنید می‌کردیم. در یادم هست، خصوصاً در سال‌های ۱۹۴۹ـ۵۱، وقتی بچه‌ها به خواندن به مسکو و لنینگراد[11] رفتند، ما در خانه هر دو ماندیم. کار از ماشینکه برآوردن تمام نوشته‌های داملّا ـ خواندن، کریکتوره‌های[12] اثرهای تاجیکی و ازبکی‌شان به ذمّهٔ من بود. بعضاً می‌شد که این یا آن باب یادداشت‌ها را آورده «به این سرلوحهٔ مناسب به خاطر نیامد ایستاده است» می‌گفتند و بعضی چیزهای یافتگی مرا به خوشی قبول می‌کردند. بعضاً گفت و شنید ما دربارهٔ اصطلاح‌های خلقی، که در سمرقند و در بخارا گوناگونند، می‌رفت. پس از وفات داملّا هم من همیشه در کارهای به چاپ تیّار کردن اثرهای آن کس اشتراک داشتم. آخرین چیزی که من در بالای آن کار کردم، به چاپ تیّار کردن اشعار داملّا بود.

توضیحات

۱. این نوشتهٔ صلاحت عینی، همسر استاد صدرالدّین عینی، در روزنامهٔ پیانیر تاجیکستان، ۱۶ آوریل سال ۱۹۷۸ نشر شده است. پیانیر تاجیکستان روزنامهٔ کودکان و نورسان بود که حالا با نام انباز نشر می‌شود. بنابراین، زبان این یادداشت ساده و موافق به کودکان است. ذکر کردن به مورد است که این یگانه یادداشت منتشرشده از صلاحت عینی دربارهٔ شوهرش استاد صدرالدّین عینی است.

۲. دامُلّا ـ در بخارا و سمرقند هنگام مراجعت، همچون عرض احترام نسبت به خادمان برجسته، صاحب‌اعتبار و باعزّت دینی، علمی و ادبی و معارف و فرهنگ استفاده برده می‌شود. قبلاً محصلین مدرسه را دامُلّا می‌گفتند، بعداً استادان دانشگاه را.

۳. ژورنال: مجلّه.

۴. شعلهٔ انقلاب: مجلّهٔ تاجیکی است، که از سال ۱۹۱۹ تا سال ۱۹۲۱ در سمرقند نشر می‌شد.

۵. محنتکشلر تاووش («صدای محنتکشان»): نشریهٔ ازبکی که از سال ۱۹۱۸ تا سال ۱۹۲۲ نشر می‌شد.

۶. ریدکسیه (روسی): ادارهٔ مجلّه یا روزنامه.

۷. جلّادان بخارا: داستانی از استاد صدرالدّین عینی‌ست که سال ۱۹۲۰ نوشته شده است.

۸. بخارا انقلاب چون متریالر: این اثر را استاد صدرالدّین عینی جمادی‌الاوّل ۱۳۳۶ (فوریهٔ سال ۱۹۱۸) به زبان فارسی‌تاجیکی تحت عنوان تاریخ اصول صوتیه و انقلاب فکری در بخارا نوشته است. پس از تأسیس جمهوری خلقی بخارا (در سال ۱۹۲۰) از روی ضرورت استاد آن را به زبان ازبکی ترجمه و به نشریات می‌سپارد، ولی نشر آن به تأخیر می‌افتد. سال ۱۹۲۸ این کتاب در شکل مختصر چاپ می‌شود. بعداً هم نسخهٔ تاجیکی و هم ازبکی آن چاپ شد.

۹. جمهوری خلقی شوروی بخارا: دولتی بود که پس از سرنگون شدن امارت بخارا در سال ۱۹۲۰ به وجود آمده و پایتختش شهر بخارا بود. در سال ۱۹۲۴، این جمهوری در نتیجهٔ تقسیمات حدودی آسیای مرکزی برهم داده شد و حدود آن به جمهوری شوروی ازبکستان، جمهوری شوروی ترکمنستان و جمهوری شوروی تاجیکستان تقسیم شد.

۱۰. ماشینکهٔ خطنویسی: دستگاه چاپی.

۱۱. لنینگراد: شهر سن‌پترزبورگ در دوران شوروی چُنین عنوان گرفته بود.

۱۲. کریکتوره (روسی): تصحیح.

گذشتگان صدرالدّین عینی کی‌ها بودند؟**

خالده عینی*

شجرهٔ صدرالدّین عینی، که از سوی پدر به سدهٔ شانزده می‌کشد، دو ویژگی داشت؛ میل به سوی اندیشهٔ علمی و ادبی و روح بیدار و آزاد خاص غَجدوانی‌ها. مردم آنها را «ارّابه‌سوار زنبرنشین» می‌گفته‌اند. این لقب از خویی سرکش غجدوانی‌ها دَرَک می‌برد، که چاکران امیر آنها را سوار ارّابه به زندان می‌برده‌اند و پس از قتل، جسدهای آنان را روی زنبر نهاده برای ترسانیدن چشم مردم به تماشا می‌گذاشته‌اند.

میان گذشته‌های صدرالدّین عینی شاعران و عالمان و نویسندگان و رسّامان هم بوده‌اند. سرشجرهٔ خانواده ابوعبدالله پایندهٔ ساکتریگی، مشهور به مولانای ساکتری و خواجهٔ سدپیری در دوران حکومت سه شیبانی واپسین به سر برده است. به گفتهٔ صدرالدّین عینی، آن دورانی بوده است

---

* نویسه‌گردان: عادل ناظر.

** پاره‌ای از کتاب خالده عینی، زندگی‌نامهٔ صدرالدّین عینی. در کتاب مذکور سنه‌های تاریخی و رخدادهای مهمّ حیات صدرالدّین عینی مختصر بیان شده است. این کتاب نخست سال ۱۹۸۲ در دوشنبه با الفبای سیریلیک چاپ شد و سپس در سال ۲۰۱۷ به الفبای فارسی توسط یونس یوسفی دوباره نشر شد.

که خان‌های اورگنج و قراقلپاق و نیز توغل‌خان پیشوای قبیله‌های قزاق به ماوراءالنهر تاخت و تازهای غارتگرانه را راه انداخته بوده‌اند. این جنگ‌ها تا پایان حکمرانی عبدالله‌خان ادامه داشته‌اند. (۱، ۳۰٤).

ابوعبدالله پاینده این همه مرگ و میر و خرابی و بدبختی بر سر مردم فرو ریخته را دیده و روی بستر مرگ در قرشی این بیت سرشار از درد و الم را گفته بود:

بکشید تیغ تیز و بکُشید یکدیگر را بروید از این جهان و ببرید درد سر را

ابوعبدالله پاینده سال ۱٦۰۱ از این جهان رفت و در روستای ساکتری تومن غَجدوان بخارا به خاک داده شد. گور او را «مزار خواجه ساکتری» می‌گویند و آن‌جا را «مزار هفتلم» می‌نامند. سال‌ها به پس در کنار گور خواجه ساکتری، روی تلّی که صدرالدّین عینی در حکایهٔ «احمد دیوبند» یاد می‌کند، مقبره ساخته شد، که من‌بعد پیوندان ابوعبدالله پاینده در آن دفن می‌شدند.

صدرالدّین عینی می‌گفت، آنهایی این‌جا دفن می‌شدند، که از آخرین جنازه بیست سال می‌گذشت. پیش از این مهلت گشادن مقبره ممنوع بود. او نیز می‌گفت که در دیوارهای داخل مقبره طاق‌هایی بودند، که کاسهٔ سر مُرده‌های بیست‌ساله را می‌گذاشتند، استخوان‌هاشان در کنج مقبره، در جای مخصوص به خاک داده می‌شد. این‌گونه برای مُردهٔ تازه جای خالی می‌گشت. اگر نفری از این خانواده تا بیست سال می‌مُرد، او را در بیرون، در کنار مقبره گور می‌کردند. پیوندان در دیگر جاها مُرده را به ساکتری آورده و می‌گورانیدند. به گفتهٔ عینی واپسین کسی که در مقبره دفن شده است، برادر او محی‌الدّین بوده است که در بهار سال ۱۹۲۲ توسط باسمه‌چی‌ها کُشته شد.

برگردیم به ابوعبدالله پاینده، که از شیخ‌های طریقت کبرویه بود. بنا بر شهادت مؤلف تاریخ ولی نظیرمحمّد نسفی «طریقت مذکور از پیامبر محمّد (ص) آغاز می‌گردد و به واسطهٔ یک رده امامان تا به شیخ مشهور سده‌های خ



• صدرالدّین عینی و خالده عینی

و ١٦ حسین خوارزمی می‌رود و فیض تصوّف از او به شیخ‌های ساکتریگی می‌رسد، که زادگان روستای ساکتری غَجدوان بخارایند» (۲، ۳۹۳).

پروفسور ا. ا. سیمیان‌اُف عاید به مکتب‌های تصوّف بخارا چنین می‌نویسد: «اتّحادیهٔ درویشان بخارا به شاخه‌های گوناگون جدا می‌شدند، که مشهورترینشان طریقت نقشبندیه یا خواجگان بود. اساس‌گذار این طریقت و هم حامی بخارا شیخ بهاءالدّین نقشبند (وفات ١٣٨٦) بوده است. طریقت کبرویه بیشتر اندیشه‌های راسیونالی را ترتیب می‌کرد، از این رو آلوده به بدعت شمرده می‌شد. مرکز این طریقت روستای ساکتری، زادگاه مؤلف یادداشت‌ها، سیّد صدرالدّین عینی، بود. چند تن از شیخ‌های این طریقت از این روستا با آثار خود، که اصول‌های تعلیم در این مکتب را دلیرانه با اندیشه‌های فلسفی و تصوّفی بیان کرده بودند، مشهورند» (۳، ۹۹۱-۹۹۲).

یک تن از این کسان پسر ابوعبدالله پاینده میرمحمّد حسین ساکتریگی، مؤلف رسالهٔ جمع‌الفضایل (سال ١٦٠٧) بود. این اثر، که زندگینامهٔ ابوعبدالله

پاینده می‌باشد، به تعلیمات و تاریخ تشکّل طریقت مذکور بخشیده شده است. اثر فلسفی و تصوّفی مطلع‌الکبیر یا مطلع‌الکبری نیز از ایجادیات میرمحمّد حسین خوانده شده است.

پروفسور ا. ا. سیمیان‌اُف می‌نویسد که «در آن اثر خوب، مؤلف با تکیه بر کم‌اهمیت بودن جهان می‌گوید، که نهاد و بنیاد آن ناگزیر به تغییر و تجدید به صورت و صفت دیگر است، از این رو هر چیز در عالم روند آمدن، بودن و رفتن را پشت سر می‌کُشد» (٤، ٣٢٨؛ ٦٩، ٩٩٢).

یک تن دیگر از پیوندان ابوعبدالله پاینده، شیخ میرتاالله ساکتریگی (وف. ١٦٨٨ـ١٦٨٩) می‌باشد. عاید به زندگی او و گذشتگانش، شیخ‌های طریقت کبرویه، می‌توان از کتاب تاریخ ولی، که سال ١٢٥٠/ ١٨٣٤ از سوی نظیرمحمّد نسفی نبشته شده است، معلومات پیدا کرد. همهٔ اثرهای ذکرشده سال ١٢٥١/ ١٨٣٥ از سوی خوشنویس پادشاهان ابن رحمت‌الله‌خواجه، که از اولاد ابوعبدالله پاینده بوده است، رونویسی شده‌اند.

باباکلان صدرالدّین عینی، سیّداحمدخواجه نیز از شیخ‌های طریقت کبرویه بود. او، برای آن که نیاز به مریدانش نداشته باشد، درودگری می‌کرد و از این راه نفقهٔ خانواده را به دست می‌آورد. در یادداشت‌های عینی از نساسی ساختهٔ همین سیّداحمدخواجه سخن می‌رود، که به بام مسجد ساکتری آب می‌برآورد. من‌بعد با زحمت خود زندگی کردن به خانوادهٔ سیّداحمدخواجه عنعنه شد. بابای صدرالدّین عینی، سیّدمراد خواجه، بار روزگار را با درودگری، خانه‌سازی، چرخ‌آسیاتراشی و بافندگی می‌کشید.

مسجد روستای محلهٔ بالای ناحیهٔ شافیرکام را او ساخته و در ستون آن نبشته بود: «هنر سیّدمراد خواجهٔ ساکتریگی» (٥، ٢٩٥).

چون باشندگان روستا باسواد بودن او را دانستند، خواهش کردند امام آن مسجد باشد. در حَولی همراه‌خان برایش خانه‌ای نیز جدا کردند. اندک پس عمرخواجه در کنار غرب روستا برای خود خانه ساخت، خانواده‌اش را از ساکتری به این‌جا آورد و دختر همراه‌خان، زیورای را به نکاح پسرش سیّد مراد خواجه درآورد (٥، ١٤).

سیّد مراد خواجه (به حساب ما سال ۱۸۳۲ زاده شده است) کشاورزی و چرخ‌آسیاتراشی می‌کرد و نیز بافندگی برای برآوردن نیاز خانواده. وی نتوانست مدرسه را به پایان برد، ولی شخص روشنفکر و باسواد و از شریعت باخبر بود، ادبیات کلاسیکی را خوب می‌دانست، هوس شعرگویی و استعداد شاعری و آموزگاری داشت. دادرعروسش (برادر عروس) ملّا دهقان و چند تن هم‌دیهه‌گان را به مدرسه تیّار (آماده) کرد. این شعر نیز، که به مناسبت ساختمان ایوان مسجد ساکتری گفته شده است و از آن مادّهٔ تاریخ می‌برآید، ایجاد اوست:

هدایت‌خواجه، آن اُستای ماهر — که باشد در هنرمندی یگانه
به سال «مرغ» این ایوان بنا کرد — بده با مورت او تو «آب» و «دانه»

سیّد مراد خواجه چون گذشتگانش حقّ‌جو و حقّ‌گو بود. به امامان و قاضی‌ها و رئیس‌ها و منصب‌داران حکومت نفرت عمیق داشت، و در بالین مرگ به پسرش صدرالدّین وصیّت کرد: «خوان! در چگونه دشواری باشد هم خوان! لیکن قاضی نشو، رئیس نشو، امام نشو! اگر مدرّس شوی، مَیلَت!».

پیداست که سیّد عمر خواجه غیر سیّد مراد خواجه پسر دیگری نداشته است، و دختر نیز. صدرالدّین عینی نیز جایی از برادران و خواهران پدرش یاد نمی‌کند. خانوادهٔ سیّد عمر خواجه سرانجام دچار کم‌بغلی می‌گردد، پیر و کم‌پیر بی‌پشت و پناه می‌مانند و سیّد مراد خواجه ناچار مدرسه را گذاشته و به نزد آنها برمی‌گردد، هرچند دلش تشنهٔ علم و دانش بود.

از دیگر پیوندان عینی نیز باید یاد کرد. هدایت‌خواجه، خویش نزدیک سیّد مراد خواجه، نه‌تنها بنّاکار، بلکه رسّام چیره‌دستی هم بود، هنر کنده‌کاری، نقش و نگار کوزه‌ها و گُل‌پرتایی پارچه‌ها را نیز داشت.

برادر بزرگ نویسنده، محی‌الدّین خواجه، مدرسه خوانده بود. پس از ختم آن در سال ۱۸۹۹ امام مسجد ساکتری شد. وی شخص مذهبی بود و فرموده‌های شریعت را سخت رعایه می‌کرد. محی‌الدّین خواجه بهار سال

۱۹۲۲ به دست باسمه‌چی‌ها کُشته شد. دادر عینی سراج‌الدّین خواجه نیز فارغ‌التحصیل مدرسه بود. سال ۱۹۱۸ به گناه نیک‌بین بودن به جدیدیان از سوی آدمان امیر به قتل رسید.

خانوادهٔ ابوعبدالله پاینده شجره داشت، که نسل به نسل از پدر به پسر می‌گذشت. این شجره این‌گونه از سیّدمراد خواجه به پسر کلان‌اش محی‌الدّین، از او به نبیرهٔ کلان مصلح‌الدّین رسیده بود. ولی او از بیم آن که شجره به دست بدخواهان بیفتد، سال ۱۹۳۷ آن را نابود کرد. مصلح‌الدّین سال ۱۹٦۷ از این جهان بیرون رفت. الحال شجرهٔ دقیق ابوعبدالله پاینده موجود نیست.

خانوادهٔ مادر صدرالدّین عینی از کشاورزان روستای محلهٔ بالای تومن شافیرکام بوده‌اند. بابای نویسنده، همراه‌خان، پنج پسر و یک دختر (زیورای مادر عینی) داشت. یکی از آنها، ملّا دهقان، مدرّس مدرسهٔ فتح‌الله قوشبیگی بخارا بود. روشنّ‌نیاز و نیازخان دهقان و چاروادار (چوپان) بودند. پسر چارم همراه‌خان، علی‌خان سوداگری می‌کرد و به گفتهٔ عینی انسانی خودخواه و سنگدلی بود، که اندیشهٔ یاری به پدر و مادر پیر را به سر نمی‌پرورد. برای دستیابی به ثروت از هیچ واسطه‌ای رو نمی‌تافت و در این راه آماده بود مال و ملک نزدیک‌ترین کس را نیز از آن خود بکند. یکی دیگر از پسران همراه‌خان، قربانّ‌نیاز، که مدّتی در خدمت قاضی غَجدوان، شاعر عبدالواحد صدر سریر بوده است، برعکس انسانی مهربان و نرم‌دل بود. نگاه و بینش پدر و مادر همه بر دوش او بوده است.

پی‌نوشت‌ها:

۱ عینی، ص؛ تاریخ مختصر خلق تاجیک، کلیّات، ج. ۱۰، دوشنبه، ۱۹۶۲.

2. *Собрание Восточных рукописей АН Уз ССР*. Т. 3. Ташкент, 1955.

3. Семёнов А. А. *К прошлому Бухары: Садриддин Айни. Воспомшания*. М., Л., 1960.

4. *Собрание Восточных рукописей АН Уз ССР*. Т. 3. Ташкент, 1955.

۵. عینی، ص؛ یادداشت‌ها، ق. ۱ـ۲. کلیات، ج. ۶، دوشنبه ۱۹۶۲.

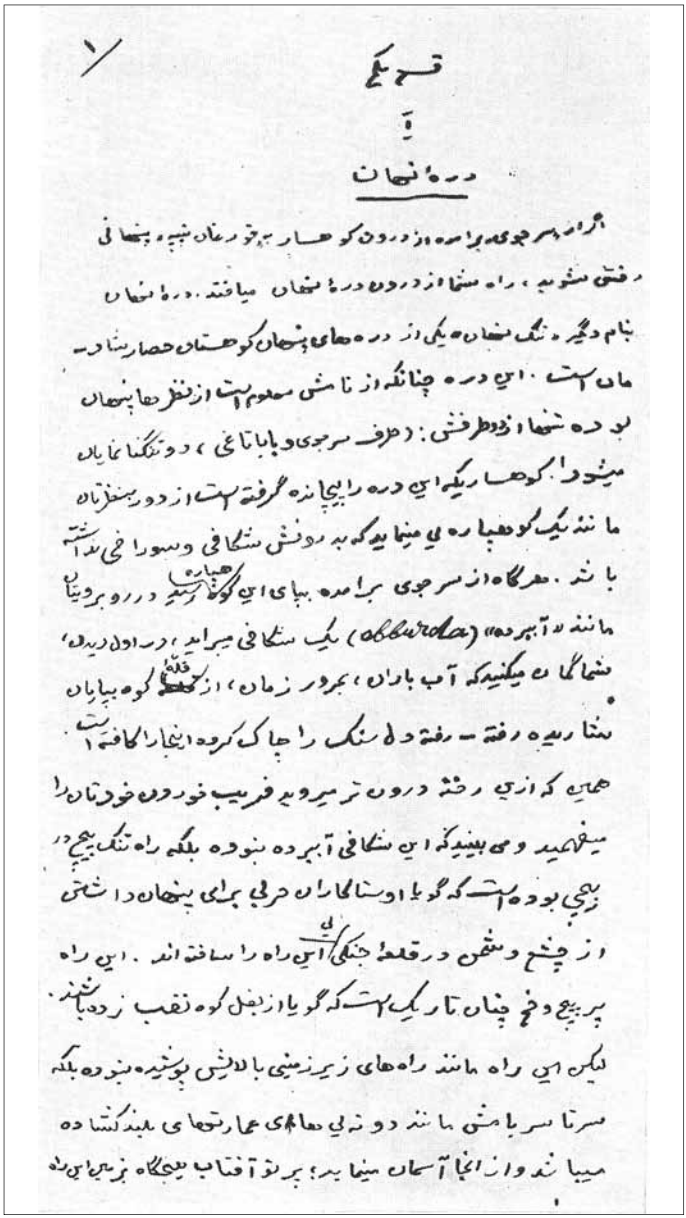

۱/

قسم یکم

۱

دره نهان

اگر از سرجوی برآمده از درون کوهسار به قورغان نبیه پنهانی
رفتن شوید، راه شما از درون دره نهان میافتد. دره نهان
بنام دیگر «تنگ نهان» یکی از دره های پنهان کوهستان حصار شاد-
مان است. این دره چنانکه از نامش معلوم است از نظرها پنهان
بوده تنها از دو طرفش: (طرف سرجوی و باباتاغی)، دو تنگنا نمایان
میشود. کوهساریکه این دره را پیچانده گرفته است از دور بنظرتان
مانند یک کوهپاره یی مینماید که بدرونش شکافی و سوراخی نداشته
باشد. هرگاه از سرجوی برآمده بپای این کوهپاره رسید در روبرویتان
مانند «آبرده» (obburda) یک شکافی میبراید، در اول دیدن،
شما گمان میکنید که آب باران، بمرور زمان، از قلهٔ کوه بپایان
شتابیده رفته - رفته دل سنگ را چاک کرده اینجا را کافته است.
همین که ازین رخنه درون تر میروید فریب خوردن خودتان را
میفهمید و می بینید که این شکافی آبرده نبوده بلکه راه تنگ پیچ در
پیچی بوده است که گویا اوستاکاران حربی برای پنهان داشتن
از چشم دشمن در قلعهٔ جنگی یی این راه را ساخته اند. این راه
پر پیچ و خم چنان تاریک است که گویا از بغل کوه نقب زده باشند.
لیکن این راه مانند راه های زیرزمینی بالایش پوشیده نبوده بلکه
سرتاسر بامش مانند دو ته یی های عمارتهای بلند گشاده
میباشد و از انجا آسمان مینماید؛ پرتو آفتاب هیچگاه بزمین این راه

• دستخط صدرالدّین عینی ـ رمان داخونده، ۱۹۲۷م

یادداشت‌هایی دربارهٔ صدرالدّین عینی

با نوشته‌هایی از:

• حبیب یغمایی • علی‌اصغر حکمت • صدری سعدی • اصل‌الدّین قمرزاده
• محمّدیوسف امام‌زاده • عبدالخالق نبوی • حمزه باقی
• علی‌اشرف مجتهد شبستری • محمّدجعفر یاحقی • مسعود عرفانیان و...



صدرالدّین عینی

یادی از مرحوم صدرالدّین عینی، شاعر و نویسندهٔ شهیر تاجیکستان

علی‌اصغر حکمت*



در شمارهٔ اول فروردین‌ماه سال جاری مجلهٔ گرانمایهٔ یغما، مقاله‌ای تحت عنوان «نوروز در بخارا» به قلم مرحوم صدرالدّین عینی شاعر شهیر و بزرگوار مندرج بود و در پی آن در شمارهٔ سوم (خردادماه ۲۵۳۷) مقاله‌ای به‌عنوان «ملا برهان» به قلم همان دانشمند ارجمند درج شده بود که هنوز ناتمام است و در قسمت «احتجاجات» همان شماره از دانشمندی بنام آقای علی نصری از زاهدان یادداشتی به‌عنوان مجلهٔ نامی یغما در صفحهٔ ۱۸۰ آمده بود که از مرحوم صدرالدّین عینی به تعظیم فراوان و تجلیل یاد کرده‌اند.

معلوم شد که در این اوقات (۱۳۵۷ شمسی هجری) در شهر «دوشنبه» پایتخت جمهوری تاجیکستان شوروی جشن کلانی به یاد صدمین سال تولد آن ادیب بزرگوار برگزار می‌شود، خواندن این مقالات در مجلهٔ یغما که بنده از هواخواهان آن مجله هستم مرا به یاد سابقهٔ برخورد و دیدار خودم با آن شاعر بزرگوار انداخت و باعث شد که به یاد آن

---

* علی‌اصغر حکمت (۱۲۷۲ ـ ۱۳۵۹ش) ـ استاد دانشگاه، ادیب و وزیر معارف در سال‌های ۱۳۱۳ ـ ۱۳۱۷ش.

ملاقات، قطعه شعری را که در تجلیل او ساخته بودم برای آن مجلهٔ گرامی بنگارم.

سابقهٔ این ملاقات چنین بود که درست در سی سال قبل (خرداد ۱۳۲۷ شمسی) دانشمندان تاجیک و ازبک در جمهوری‌های آسیای مرکزی به یاد پانصدمین سال تولد نویسندهٔ نامدار، امیر علیشیر نوایی در شهر تاشکند جشنی بین‌المللی و با شکوه فراوان برپا ساختند و از ممالک آسیائی، همسایگان جمهوری ازبکستان که مناسباتی با آن گوینده داشتند نمایندگانی از ایران و افغانستان و دیگر ممالک دعوت نمودند. در این دعوت که به توسط اولیاء انجمن روابط فرهنگی ایران و شوروی (وکس) انجام گرفت از انجمن ایران دو سه نفر دعوت شدند که از این نویسنده نیز که آثاری از امیر علیشیر انتشار داده بودم دعوت به عمل آمد.

در خردادماه ۱۳۲۷ شمسی هجری از راه مشهد و جمهوری ترکمنستان با طیارهٔ شوروی به شهر تاشکند رفتیم. در آنجا در ضمن مدعوین از جمهوری تاجیکستان، چند نفر دعوت شده بودند و مرحوم صدرالدّین عینی در عداد ایشان بود و چندین شبانه‌روز که این هیئت‌ها میهمان اولیاء جمهوری ازبکستان بودند در مجالس عدیده، انجمن‌های سخنرانی و ضیافت‌های بسیار مجلل حضور می‌یافتند و در آنجا بود که مرا با مرحوم صدرالدّین عینی اتفاق ملاقات افتاد.

در یک سخنرانی که مرحوم عینی در زمینهٔ پیوند و ارتباط فرهنگی ملل جهان ایراد کرد از یک مثل فارسی به این عنوان: «انگور از انگور بند می‌گیرد و همسایه از همسایه پند می‌ستاند» یاد نمود، فصاحت کلام و لطافت گفتار و ابتکار او در انتخاب موضوع سخنرانی بطوری مستمعین و از آن جمله این بنده را مجذوب و دلبستهٔ کلام آن بزرگوار ساخت که فردای آن شب قطعه‌ای در مضمون سخنرانی او یاد کردم و سخن را به تجلیل و تعظیم آن گویندهٔ توانا به پایان رسانیدم.

این قطعه که اکنون در زمینهٔ این سخنان برای آن مجلهٔ نامی فرستاده می‌شود در کتاب سخن حکمت در صفحهٔ ۱۰۳ تحت عنوان «رشتهٔ پیوند ملل» در سال ۱۳۵۱ در تهران به طبع رسیده است.



• صدرالدّین عینی در جشن پانصدسالگی علیشیر نوایی ـ تاشکند، ۱۹۴۸م

البته همان اوقات یک نسخه از این شعر با خط زیبای فارسی (نستعلیق) نوشته شد و به توسط دفتر «وکس» در تهران برای شخص مأسوف علیه یعنی مرحوم صدرالدّین عینی ارسال گردید.

چند سال بعد از آن تاریخ در ضمن پذیرایی در انجمن روابط فرهنگی ایران و شوروی (وکس) در تهران جوانی با لباس زیبای تاجیکی به من معرفی شد که معلوم گشت وی فرزند مرحوم صدرالدّین عینی می‌باشد و خود طالب ملاقات با این بندهٔ نویسنده گردیده است. ضمن آن ملاقات کوتاه به من گفت که پدر بزرگوارش همواره از هیئت اعزامی ایران به تاشکند یاد می‌کند و قطعهٔ منظومی را که شما ساخته و برای او فرستاده بودید همچنان در دفتر کار خود نصب کرده است، و اضافه کرد که پدرش قطعه‌ای در پاسخ منظومهٔ ناقابل من به نظم آورده و به توسط (وکس) به تهران فرستاده است.

من ضمن تشکر و یاد از فضایل ادبی و فرهنگی پدر بزرگوار او، اظهار داشتم که قطعهٔ جوابیهٔ ایشان به من نرسیده است و گویا در ضمن ارسال آن که قرار بود از طریق مسکو به تهران فرستاده شود از میان رفته است و من از زیارت آن محروم ماندم.

***

اینک قطعهٔ منظومهٔ اینجانب بنام «رشتهٔ پیوند ملل» ذیلاً تقدیم می‌گردد و برای روح پرفتوح آن گویندهٔ نامی و شاعر گرامی طلب آمرزش می‌نمایم که همواره در مینوی جاویدان در پناه لطف پروردگار باشد.

رشتهٔ پیوند ملل

«همسایه ز همسایه بسی پند بگیرد
انگور ز انگور همی بند بگیرد»[1]
آری مثل است این به بر مردم تاجیک
از هر مثلی اهل ادب پند بگیرد

---

۱) یک ضرب‌المثل تاجیک.

هر جانور و سنگ و درختی که به گیتی است
صد پند از آن مرد خردمند بگیرد
اقوام جهان تاک بانانند به بستان
هر تاک ز تاک دگر آوند بگیرد
گیرند به کف اهل جهان رشتهٔ دانش
این حبل متین قوم برومند بگیرد
بس ملک که از ملک دگر بهره ستاند
بس طایفه کز طایفه پیوند بگیرد
از نسل کهن، نسل جوان پند پذیرد
میراث پدر، باری، فرزند بگیرد
آن قند بیارد همی از مصر به شیراز[1]
وین طرفه نعیمی ز سمرقند بگیرد[2]
وخشور عرب مصحف قرآن چو بیارد
زرتشت عجم نامه‌ای از زند بگیرد
یونان به حکیمان سخن از فلسفه گوید
در هند خرد نامه برهمند بگیرد
القصه به بازار جهان دادوستدهاست
تا مرد از این دادوستد چند بگیرد

***

این قطعه نیازی است به شیرین‌سخنی کو
صد تنگ شکر از لب چون قند بگیرد
صدر ادب و عین هنر «عینی» دانا
کش دهر نیارد که همانند بگیرد

---

۱) اشاره و ایماء است به بیت معروف شیخ اجل که فرمود:
به دل گفتم از مصر قند آورند بر دوستان ارمغانی برند

۲) اشاره است به قطعهٔ معروف فرخی سیستانی که در سمرقند گفت: همه نعیم سمرقند سربه‌سر دیدم...

خرسنـد شـود خاطـر غمگـین اگـر استاد
از ایـن سخنـان خـاطـر خرسنـد بگـیـرد
خندان شود و شاد شود «حکمت» محزون
از دوست اگر یک دو سه لبخند بگـیـرد[1]

تاشکند، خرداد ۱۳۲۷

ـ نقل از: مجلهٔ یغما، شمارهٔ ۳۵۹، مردادماه ۱۳۵۷

۱) مرحوم عینی در پاسخ منظومهٔ جناب حکمت قطعه‌ای گفته که از مجلهٔ سخن نقل می‌شود:

«همسایه ز همسایه به خود رنگ بگیرد — هـر تـار ز تـار دگـر آهنـگ بگیرد.»
آهنـگ دو گونـست ـ مخالف و موافق — دانا نتـوانـد، کـه هـر آهـنـگ بگیرد
آهنـگ مخالف رسد از سـاز عـداوت، — این ساز به کف شخص دژ آهنگ بگیرد
آهنـگ موافـق رسـد از تـار محبـت — این حبل متین صاحب فرهنگ بگیرد
ما دوستـی خلـق جهان پیش گرفتیم — ازماست هرآنکس، که چنین رنگ بگیرد
بحریست جهان، هرکه به اندازهٔ همت — زین بحـر، گهـر گیـرد، یا سنگ بگیرد
این تحفهٔ ناچیز نثاریست به آن دوست — کـز کشـور علـم و هنر، اورنگ بگیرد
صنعتـگر معنیـست، کـه از کارگه او — بهـزاد به کـار خـود بیـرنگ بگیرد
دانشـور بی‌مثـل ـ علی‌اصغر حکمت — حکمـت سزد از دانـش او رنگ بگیرد
اصغـر بودش نـام ولی معنـی اکبر، — در خویش چو آغوش خرد تنگ بگیرد
المـاس اگـرچند بود خـرد به ظاهر، — آب رخ یاقـوت گرانسـنگ بگیرد
عینـی شـرفی باید اگر از سر الطاف — جوسنگ‌وی‌آن‌دوست‌به‌پاسنگ‌بگیرد

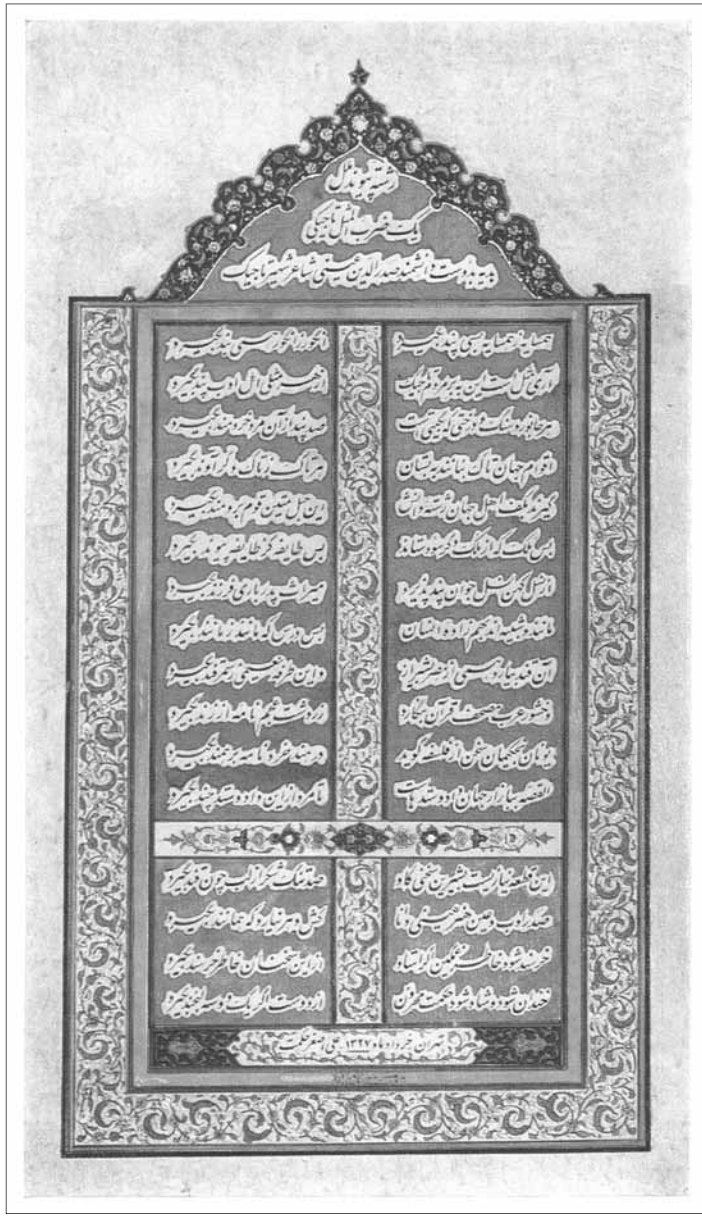

• «رشتهٔ پیوند ملل»، سرودهٔ تقدیمی علی‌اصغر حکمت به صدرالدّین عینی

صدرالدّین عینی، شاعر و نویسندهٔ تاجیکستان شوروی

حبیب یغمایی*

متن سخنرانی
در سومین کنگرهٔ تحقیقات ایرانی، ۱۳۵۱

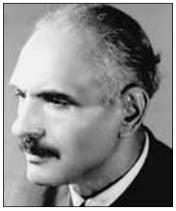

بنده نه به تاجیکستان رفته‌ام، و نه به زبان تاجیکی آشنایی دارم. چند کتاب از تاجیکستان برای کتابخانهٔ خور فرستاده‌اند ازجمله کتابی است از یادداشت‌های مرحوم صدرالدّین عینی در چهار جلد به قطع سه‌ورقی در ۱٤٥۰ صفحه که گویا ناتمام مانده است.

من خواستم بدین کتاب نظری کوتاه بیفکنم و بگذرم، اما شیوایی و شیرینی مطالب چندان فریفته‌ام کرد که تا به پایان نبردم از دست ننهادم.

درست است که بسیاری از لغات و تعبیرات آن تاجیکی است اما پیوستگی عبارات آن فارسی است، فارسی لطیف و آشنا که مطلبی نامفهوم نمی‌ماند، و گذشته از این مطالبی در رسم و روش و خوی و آداب مردم آن عصر دارد که خاطرات نسل کهنهٔ ایران را زنده می‌کند (نسلی که من از آن هستم).

وقتی به بنده تکلیف شد در این مجمع سخن کنم، مناسب‌تر شمردم که در موضوع یادداشت‌های عینی باشد. به صراحت تمام بگویم مأخذ و منبع اطلاعات من فقط همین کتاب است. نه کتاب‌های دیگر که در دسترسم

* حبیب یغمایی (۱۲۸۰ ـ ۱۳۶۳ش) پژوهشگر ادبی، روزنامه‌نگارو مدیر مجلهٔ یغما.

بوده خوانده‌ام، و نه به فرهنگ‌های فارسی در تحقیق بعضی از لغات و اصطلاحات رجوع کرده‌ام، و نه استقصایی دیگر به کار بسته‌ام، و نه معنای همهٔ لغات تاجیکی این کتاب را به حدس و قرینه دریافته‌ام، که این همه بر عهدهٔ جوانان مستعد است.

نخست اجمالی از احوال مؤلف که از یادداشت‌های او استخراج شده با انتخاب قطعاتی از آن که منطبق با موضوع سخن است به عرض می‌رساند و از آن پس نمونه‌ای از لغات و اصطلاحات و روش انشاء متداول در منطقهٔ سمرقند و بخارا.

شرح حالی از مؤلف

صدرالدّین عینی از دهکدهٔ ساکتری از توابع بخاراست و تولدش در سال ۱۲۹۶ هجری قمری.

جد پدری‌اش سیدعمر خواجه مردی هنرمند بوده که درودگری، بافندگی، بنّایی، تراش کردن چرخ آسیا، از آن هنرهاست. خواندن و نوشتن هم می‌دانسته.

وقتی مسجدی، در دهکده‌ای دیگر خراب شده او را برای تعمیر آن مسجد برده‌اند، و پس از پایان کار چون در آن دهکده باسوادی نبوده نگاهش داشته‌اند و امامت مسجد را بدو سپرده‌اند.

پسر سیدعمر خواجه، یعنی پدر صدرالدّین در این هنگام در بخارا درس می‌خوانده، در بازگشت دختری از بزرگان دهکده را به نام «زیورآی» به زنی اختیار کرده و از او فرزندان آورده که یکی صدرالدّین است. این زیورآی زنی پاک‌اعتقاد بوده و در امور مذهبی از نماز و روزه و جز اینها مواظبت دائمی داشته است.

زندگانی این خانواده با سختی و رنج و مشقّت بسیار توأم بوده چه درآمد کسب و کار و محصول زمینی ناچیز هزینهٔ زندگانی را تأمین نمی‌کرده است. با این مصائب پدر خانواده در تعلیم و تربیت فرزندانش اهتمامی به کمال داشته است.

صدرالدّین عینی در شش‌سالگی به مکتب دهکده رفته، و پس از چندی پدرش او را به بخارا برای تکمیل تحصیلات برده، ورود به شهر بخارا را از خودش بشنوید:

«ما وقت خفتن به شهر بخارا رسیده از دروازهٔ سمرقند آن به درون شهر درآمدیم. نظر به قول پدرم اگر پنج دقیقه دیر می‌کردیم در بیرون شهر می‌ماندیم چون که دروازه‌های شهر در وقت خفتن یعنی بعد از یک و نیم ساعت فرو رفتن آفتاب بسته شده کلیدهایشان به میرشب شهر فرستاده می‌شدند.

درون شهر تاریک بود. در دروازه‌خانهٔ شهر در پیش دروازه‌بان یک پی‌سوز که با پیه و روغن زغیر می‌سوخت روشنایی خیره‌ای می‌داد. غیر از این در یکان جای کوچهٔ شهر شمعی، چراغی یا فانوسی نبود از بس که حولی‌های بخارا در طرف کوچه دریچه و روزنی نداشتند از آن‌ها هم به کوچه روشنایی نمی‌افتاد.

کوچه‌های سنگی که در دو طرف آنها خانه‌های دوآشیانه و سه‌آشیانه بنا یافته بودند منظرهٔ گورمانندی را به یاد کس می‌آوردند.

ما از کوچه‌های این شهر تاریکستان اندوهگینانه رهسپار گردیده به پیش مدرسهٔ میرعرب رسیدیم...»

پدر صدرالدّین مردی مسلمان و روزه‌گیر و نمازخوان بوده، به مسائل شرعی آشنایی تمام داشته، با دیوانیان، و قاضیان، مخالف و بی‌آمدورفت بوده، از تربیت و تعلیم فرزندانش غافل نمی‌مانده، به صائب ارادت خاص داشته و خود او نیز گاهی شعر می‌گفته. در موضوع شعر و شاعری به پسرش می‌گوید:

«... من هم در تاریخ ایوان مسجدمان که همین سال استا عمکت (هدایت خواجه) ساخت یک تاریخ شعری گفته‌ام و پارچهٔ زیرین را خواند:



• صدرالدّین عینی در اتاق کارش ـ سمرقند

هدایت خواجه آن استاد ماهر که باشد در هنرمندی نشانه
به سال «مرغ» این ایوان بنا کرد بده بر مرغ او تو آب و دانه

و ایضاح داد «مرغ» در حساب ابجد ۱۲٤۰ می‌برایید. اگر به وی آب و دانه که ٦۳ می‌باشد داده شود ۱۳۰۳ برمی‌آید که تاریخ هجری همین سال است... خواستم که شعرهای دیگر پدرم را هم بشنوم و التماس کردم که بیت‌های دیگرش را هم برای من خواند. او گفت: من شاعر نیستم. آدم با یک بیت دو گفتن شاعر نمی‌شود. هرکس که اندکی شعور دارد می‌تواند یک بیت دو بیت گوید. در اصل ریشهٔ کلمهٔ **شعر** و **شعور** یک است. اما برای شاعر شدن اینها کفایه نمی‌کند. شاعر باید **عیسابرین، باباصائب‌برین، بیدل‌برین، حافظ‌برین**، در هر مورد شعرهای خوب گفته تواند...»

این پدر مهربان و نیک‌نهاد در وبای سال ۱۳۰٦ در ۵۷ سالگی وفات یافته و صدرالدّین را در ۱۲ سالگی یتیم و بی‌نوا گذاشته، آخرین وصیتش به فرزند این است:

«... پدرم چشمانش را به طرف من گردانده گفت:
خوان، در چگونه دشواری باشد هم خوان، لیکن قاضی نشو، رئیس نشو،...، اگر مدرس شوی میلت.
بیمار چشمانش را پوشیده بعد از یکان دقیقه با حزحز نفس کشیدن گرفت. عمک با پخته آب‌چکانی را سر کرد. در این میان بیمار در جایش قد راست کردن خواست و به طرف من چشم دوخت. دوباره غلطید و دستانش یک جنبش خوردند و بعد از آن آرام گرفت. این آرامی ابدی او بود.
درین وقت پدرم از روی حساب سال‌گردانی که حساب شمسی می‌باشد ۵۷ سال را پر کرده بود...»

بیمارداری و پرستاری این طفل ۱۲ ساله از پدرش و مادرش و خواهران و برادران کوچکتر از خودش و قرض کردن مخارج کفن و دفن آنان، داستان‌هایی است که خواننده را سخت غمگین و ناآرام می‌کند. در وداع با مادر بیمارش که به دهکدهٔ دیگر می‌رود و در آنجا می‌میرد، می‌گوید:

«... از رفتن مادر چگونه متأثر شدن برادرانم را نمی‌دانم اما دل خودم بسیار ویران شد و کوشش می‌کردم که آواز نبرارم و بیمار را عذاب ندهم، لیکن از گریهٔ بی‌آواز خودداری کرده نتوانستم. چشمم به چشم مادر افتاد، از چشمان نیم‌مردهٔ او قطره‌های بسیار خرد سرشک بر روی زب زردشدهٔ باریک‌گردیده‌اش می‌شاریدند.

به هزار درآیی، گفت، در وقتی که خرها به حرکت درآمده بودند. آنها از نظر غایب شده رفتند. من در دل خود: «او حالا نمی‌میرد نخاد که من از پدر و مادر یکباره جدا شوم» گویان خود را تسلی دادم و چشمانم را که از اشک تلخ سوزش می‌کردند با آستین پاک کردم...»

بعد از مرگ پدر و مادرش، صدرالدّین دیگر بار به بخارا می‌رود و سال‌ها در مدارس قدیم آن شهر: **مدرسهٔ میرعرب**، **مدرسهٔ عالم‌جان**، **مدرسهٔ بدل‌بیک**، **مدرسهٔ حاج زاهد**، **مدرسه‌چه لب حوض**، تحصیل می‌کند.

کتاب‌هایی که خوانده و نام برده ازین قبیل است: عوامل، کافیه، شمسیه، حاشیهٔ قطبی، شرح تهذیب حکمةالعین و غیره.

از اوضاع مدارس قدیمه، و تحصیل حجرهٔ طلبگی، و پستی متولیان و متصدیان، و خرید و فروش حجره‌ها، و طرز تحصیل، و روش تدریس، و نادانی معلم و متعلم، و شرح و تفسیرهای بی‌فایده که نوزده سال عمر را تباه می‌کند؛ وصف‌ها و داستان‌ها و نکته‌ها و انتقادهاست که به اجمال هم نمی‌توان یاد کرد.

هنگامی که صدرالدّین در مدرسهٔ میرعرب طلبه‌ای درس‌خوان بوده، بی‌نوایی و گرسنگی او را مجبور می‌کند که در خانهٔ یکی از بزرگان بخارا موسوم به شریف جان مخدوم مستخدم شود و ظاهراً در این موقع شانزده هفده سال داشته است. در صفت خواجهٔ خود می‌گوید:

«... شریف جان مخدوم بی‌شبهه ازجمله معارف‌پروران و ترقی‌خواهان زمان خود بود. شعر را بسیار خوب می‌فهمید و اقتدار شاعری‌اش پست هم باشد، شعر می‌گفت. خصوصیت به نظر نمایان شریف جان مخدوم در اینجا بود که او قابلیت جوانان را زود معین کرده می‌توانست، و قابلیت‌های بلند را بسیار خوب تقدیر می‌کرد، و برای انکشاف قابلیت آنگونه جوانان به واسطه‌هایی که از دستش می‌آمد یاری می‌داد. با وجود کلان‌زادهٔ زمان فئودال بودنش، با آدم‌ها خاکسارانه معامله می‌کرد و به هیچ‌کس به نظر تحقیر نمی‌نگریست. با من، میرزا عبدالواحد، و میرزا بدیع، که خدمتکاران او بودیم با همه در یک طبق آش می‌خورد. خصوصاً از من که لباس‌های صحرایی در زیر خدمت چرکین شده و دریده داشتم هیچ نفرت نمی‌کرد، با همهٔ این خصلت‌های خوب از بعضی خصلت‌های به خودش نامناسب هم خالی نبود...»

منزل شریف جان مخدوم که خود شاعردوست بوده، انجمن شاعران و اهل فضل و ادب است. درین خانه است که صدرالدّین با شاعران معروف آشنا و دمساز می‌شود و از شعر و ادب مایه می‌گیرد و از صحبت و معاشرت آنان برخوردار می‌شود.

صدرالدّین در کتاب خود دربارهٔ هر یک از این شاعران به تفصیل سخن می‌کند، و نمونه‌ای از شعرشان را می‌آورد، و هیئت و شکل ظاهری‌شان را ترسیم می‌کند، و اخلاق و مراتب دانش هر یک را چنان توصیف می‌کند که گویی شخص آنان را دیده است و می‌شناسدشان.

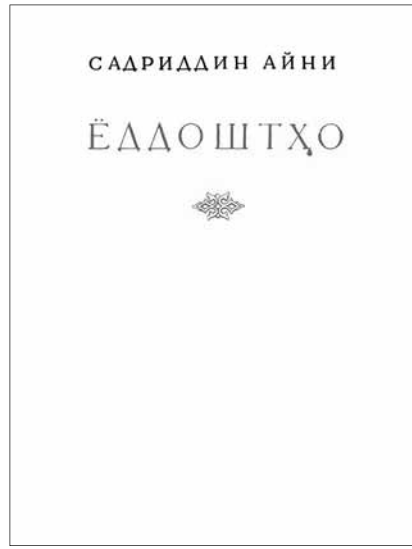

• صفحهٔ عنوان یادداشت‌ها، چاپ سوم، ۱۹۶۰م

این استادان ارجمند رحمةالله علیهم اجمعین غالباً آزادی‌خواه و حق‌گوی‌اند، حامی مظلومان و ستمدیدگان‌اند، و طرفدار بیچارگان و محرومان؛ با دولتیان آمدوشد ندارند، و به الطافشان فریفته نمی‌شوند و در اهداء جان در راه عقیده و ایمان مضایقت نمی‌ورزند. وقتی شخص در احوال و افکار آنان غور و تأمل کند درمی‌یابد که شعر و ادب، و نامه و قلم را چه وظایفی در اجتماع است. آن وقت است که از غفلت و زبونی خود شرمسار می‌شود.

شرممان باد ز پشمینهٔ آلودهٔ خویش گر بدین فضل و هنر نام کرامات بریم

صدرالدّین می‌نویسد:

«... در مجلس‌هایی که در خانهٔ شریف جان مخدوم برپا می‌شد، چنانکه از بدکرداری‌های راهبران حکومت و کلانان همان زمان شکایت می‌رفت، و این‌چنین خوبی‌های بعضی کسان نمایان هم ذکر می‌رفت که من غائبانه به آن‌گونه آدم‌ها

محبت پیدا کرده بودم. من به طریق مثال یاد کردن یک چند نفر این‌گونه کسان را مناسب می‌شمارم:

میرزا حیث[1] صهبا، صهبا در ریان وابکند بخارا تولد یافته، در بخارا برای خواندن آمده است. پس از ختم درس به دربار عبدالاحد که در آن وقت‌ها (در زمان پدرش) در **کرمینه** حاکم بود کشیده شده است. عبدالاحد بعد از امیر بخارا شدنش او را نیز در دربار نگاه داشته به منصب‌های گوناگون منصوب کرده است. نظر به قول حاضرشوندگان مجلس‌های شریف جان مخدوم، صهبا همیشه کم‌بودی‌های دربار را فاش می‌کرده است حتی بعضاً در حضور امیر هم از حق‌گویی بازنمی‌ایستاده است...

این خصلت‌های صهبا به امیر بی‌عکس تأثیر نماند... وقتی که امیر از او رنجید به میرآبی شهر رود تعیین نمود، چون‌که او میرآبان را به آب‌فروشی، به جنایت کردن در حق دهقانان عیب‌دار می‌کرد. اما میرابی معاش روی راست نداشت. باید وی هم برای تأمین معیشت خود آب‌فروشی می‌کرد. لیکن صهبا این کار رذیلانه را نکرد و دو سال به خود سختی را روا دیده به دهقانان خالصانه خدمت کرد. امیر دید که صهبا محبت عامهٔ دهقانان را به خود جلب کرده ایستاده است، او را از وی کار گرفته به شهر میرشب تعیین نمود، اما میرشبی منصب، از میرآبی هم بدتر بود چون که اگر میرآب از دهقانان پاره خورده تأمین معیشت نماید باید میرشب با دزدان و قماربازان شریک می‌شد و از همین کار مردار تأمین معیشت خود نموده به امیر هم سالی چند بار پیشکش می‌فرستاد.

صهبا در این کار هم با کمال پاکی خدمت کرد، تمام اشیای خانه‌اش و اسباب زینتی زنش را فروخته فقیرانه زندگانی نمود

۱) ظاهراً: میرزا حبیب.

اما با دزدان و قماربازان شریکی نکرد و به امیر هم پیشکش نفرستاد. در زمان میرشبی وی، شهر و اطراف آن آسوده گشته حادثهٔ دزدی هیچ واقع نشد. به ضم این او اهالی گذرها را وعظ و نصیحت نموده با خرج اختیاری آنها شهر را ـ شهری که از اول بنا شدنش باز شبانه تاریکستان می‌شد ـ چراغان کرد.

چون امیر با این کار هم از صهبا انتقام معنوی گرفته نتوانست او را تماماً از کار خالی کرده با اندک معاش عملداری به خانه‌نشینی مجبور کنانید...»

سخن صدرالدّین عینی را کوتاه کنم که سرانجام امیر بخارا در سال ۱۳۳۶ هجری چنین آزاده‌مردی را به قتل رساند.

شاعرانی که صدرالدّین در کتاب خود نام برده برشمردن دشوارست که از آن جمله هستند:

ملا نذرالله لطفی ـ عبدالمجید ذوفنون ـ یحیی خواجه ـ صادق خواجه گلشنی ـ حامد بیک‌حامد ـ عبدالله خواجه تحسین ـ عبدالجلیل مخدوم ـ محمد صدیق حیرت ـ ملا وفا وحشی تخلص ـ زین‌الدین خواجه ـ عیسی و جز اینها. که هر که طالب اشعار و آثار آنهاست باید کتاب ادبیات تاجیک را به دست آورد. و باید گفت جای‌جای ابیاتی از سعدی و حافظ و صائب و جامی و بیدل و جز اینان نیز آورده است.

اسامی خاص زن و مرد که در بخارا در این قرن رایج بوده موضوعی دیگر است که به نظر بنده در خور بررسی دقیق است. این نام‌ها بیشتر عربی و فارسی است که بعضی از آن‌ها را در ضمن گفتار یاد کرده‌ام.

***

در این کتاب بسیار شیرین و لطیف از هر در سخن رفته که همه‌اش خواندنی است و شخص را در زوایای بخارای یک قرن پیش گردش می‌دهد و بنده اگر از عهده برآیم که بعضی از آن موضوع‌ها را فهرست‌وار بشمارم خشنود می‌شوم و آن موضوع‌ها بدین نمونه است:

وضع طلبه‌ها در مدارس قدیمهٔ بخارا ـ فقر و بی‌نوایی و طرق معاش آنان ـ کشت‌کاری و آبیاری و انواع محصول ـ روزه‌داری و نمازخوانی ـ غذا پختن ـ حلوا پختن ـ حلواگر خانه‌ها ـ ریگ روان و مبارزهٔ با آن ـ حدود محله‌ها و خانه‌ها و مزرعه‌ها ـ دفن اموات مطابق شریعت اسلام ـ موسیقی‌دانان و آلات طرب ـ دعاخوانان و گدایان و صلواةخوانان ـ شرابخواری و بنگ‌کشی ـ درویشان و قلندران ـ پهلوانان و کشتی‌گیران ـ بازارهای زرگری، مس‌گری، صابون‌پزی، میخچه‌گران و غیره و غیره ـ انواع بازی‌های معمول: پرنده‌بازی، جهجک‌بازی، دودوک‌بازی، آتش‌بازی ـ هنر نجاری، کنده‌کاری، قلمدان‌سازی، کاسه‌گری ـ مسابقهٔ خرسواری، جنگ گوسفندان در شاخ‌زنی... ـ قبرستان وسنگ‌های مزار که شعر فارسی بر آن حک شده ـ وجه تسمیهٔ **چهل دختران** و **تیزگذر** و افسانه‌های دیگر ـ امیر بخارا، و روش ناپسندیدهٔ او با مردم، و جلّادانش، و قصاص کردنش، و مظالمش... ـ شیادی‌ها، حقه‌بازی‌ها، دزدی‌ها... ـ رادمردی‌ها، مهربانی‌ها، مددها ـ فروش دختران و پسران ـ پوشش دختران و زنان و مردان ـ مجلس رقص و آداب ختنه‌سوری ـ چند داستان کودکانه ـ چند داستان عاشقانه که برای تفریح قسمتی از داستانی عاشقانه را نقل می‌کنم:

حبیبه دختری است عاشق جوانی که پدرش کوزه‌های سفالین را نقاشی می‌کند. این دختر در مکتبی که عینی نیز هست درس می‌خواند، بعد از خانهٔ پدرش فرار می‌کند و به عقد معشوق درمی‌آید، بی‌این‌که از بدنامی گریزپایی واهمه داشته باشد. آغاز و پایان این داستان را عینی در چند جا می‌آورد و من مطالب را همچنان از کتاب او و به عبارت او به هم می‌پیوندم:

> «... پدرم مرا به مکتب دخترکان داد. این مکتب در حولی درون [اندرونی] خطیب دیهه بوده، وی را [مکتب را] زن او اداره می‌کرد. در آنجا از پسربچگان من و باز عبدالله نام یک بچهٔ غجدوانی [منسوب به محلی] بود.



یک دو سخن بجای سرسخن

• دستخطّ صدرالدّین عینی ـ برگی از یادداشت‌ها

از بس که عبدالله کلان‌سال‌تر و هم یک درجه دغل‌تر بود دختران وی را نمی‌فاراندند [نمی‌پذیرفتند، خوش نداشتند] و از معامله‌های او می کیبیدند، اما به من بسیار نرمانه معامله می‌کردند و مانند برادر دوستداری می‌نمودند. در سال دوم که من در آنجا می‌خواندم از رباط قزاق نام دیهه، حبیبه نام دختری به آن مکتب آمد. رباط قزاق در جنوب غربی دیههٔ ما بوده در بین این دو دیهه تخمیناً یک کیلامتر راه بود بنابراین آن دختر که به خانهٔ خود نرفته، شب و روز در خانهٔ خطیب می‌ایستاد و با دختر خطیب [قطبیه] در یک خانه زندگانی می‌کرد... غزل‌خوانی کردن حبیبه که بیشتر سبب شکایت دختران دیگر می‌شد به من بسیار خوش می‌آمد. در وقتی که یک غزل حافظ را با بیت زیرین سر می‌شود:

دست از طلب ندارم تا کام من برآید
یا جان رسد به جانان یا جان ز تن برآید

می‌خواندم بی‌بی خلیفه [خانم مکتب‌دار] به من تکرار کنانندن [فعل متعدی] آن غزل را به حبیبه فرمود و خودش به خانهٔ خودش برای کارهای خانه‌گی‌اش رفت.

حبیبه بعد از به من دو سه بار خواناندن آن غزل، کتاب را به دستش برداشته آن غزل را چنان دلسوزانه خواند که در چشمانش آب چرخ زد و به من هم آهنگ حزینانهٔ او چنان تأثیر کرد که پشتم وجر راس زدن گرفت خصوصاً وقتی بیت زیرین را می‌خواند:

هر دم چو بی‌وفایان نتوان گرفت یاری
مائیم و آستانش تا جان ز تن برآید

احوال او چنان دیگرگون شد که من گمان کردم همین زمان بی‌هوش گردیده بر زمین خواهد افتاد. چشمانش را پوشید، قدری خاموش ماند، آبی که در درون چشمش در وقت سرود

چرخ می‌زد چکره‌چکره [قطره‌قطره] شاریده به رویش فرامد. بعد چشمانش را گشاده به طرف من یک نگاه تبسم‌آمیز شرمگینانه‌ای کرد. هرچند من آن وقت‌ها از عشق و محبت تماماً بی‌خبر هم باشم این حالت او به من بسیار خوش آمد...

حالا در یادم نمانده است که همان روز بود یا روز دیگر، حبیبه بعد از تمامیت مکتب از من پرسید:

ـ در خانه‌هاتان گل هست؟

ـ هست، گفتم در جواب...

به من پگاهانی یک گل نوشکفتهٔ خوشبوی بیار.

ـ بسیار خوب... گفتم...»

در محضر قاضی

«... در این میان به قاضی‌خانه پسر کاسه‌گر قزاق رباطی لنگان‌لنگان درآمده آمد. در پهلوی او یک دخترک بود که به سرش جامه‌چه [روسری] داشت. او دامن جامهٔ کاسه‌گرزادهٔ لنگ را با دستش محکم داشته می‌رفت. ملازمان قاضی و تماشابینان کوچه‌گی همه جمع شده درون قاضی‌خانه را پر کردند همه «دختر گریزه نکاح قاضی خانگی» گویان با یکدیگر ذوق‌کنان گپ می‌زدند. من از جای نشسته‌گی‌ام خیسته از قفای گروه مردم به روی صفهٔ پیش مهمانخانهٔ قاضی برآمده باشم هم چیزی را دیده نمی‌توانستم. یک وقت آواز قاضی برآمد:

ـ دخترم تو را که از راه برآورد؟

ـ مرا هیچ‌کس از راه نبرآورده است. من به اختیار خود همین جوان را به شوهری خواستم. این آه از دختر بود که با هیجان گریه‌آلود می‌برآمد.

ـ اگر پدر و مادرت این کار تو را شنوند چه می‌گویند؟ مگر آن‌ها به این کار تو راضی می‌شوند؟

ـ حاضر پدرم همین جوان است مادرم هم. من به راضی و ناراضی شدن پدر و مادرم کار ندارم.

این آواز دختر بود که با آهنگ از اول جدی‌تر می‌برآمد.

قاضی خطبهٔ نکاح سر کرد. بعد از خواندن قسم عربی خطبه و علاوه تاجیکی آن با زبان تاجیکی به پسر کاسه‌گر خطاب کرد و گفت:

ـ شما که در حالت عاقل و بالغ بودن در این مجلس خیر حاضر می‌باشید این دختر حاضر ایستاده را به انکاح مسلمانی قبول کردید به زنی؟

ـ قبول کردم. این آواز پسر کاسه‌گر قزاق رباطی بود.

بعد از آن قاضی به دختر خطاب کرد و پرسید شما که در حالت عاقله و بالغه بودن در این مجلس خیر حاضر می‌باشید به این جوان حاضر ایستاده به انکاح مسلمانی تن خود را به زنی بخشیدید؟

ـ هزار بار بخشیدم. این آواز دختر بود که اکنون آرام می‌برآمد و به گوش من شناس می‌رسید اما نمی‌دانستم این آواز را از که و کجا شنیده‌ام. گروه مردم به بالای کاسهٔ آبی که عادتاً در مجلس نکاح می‌گذارند در تلاش افتادند. پسر کاسه‌گر با دختر از صفهٔ قاضی فر آمده به طرف دروازه رفتند. دختر به طرزی که در وقت به قاضی‌خانه درآمدن بود حالا هم دامن پسر کاسه‌گر را داشته در پهلوی او می‌رفت. من با دو خیز از آنها پیشتر از دروازهٔ قاضی‌خانه به کوچه برآمدم تا ببینم که این آواز شناس آواز که بود. از کوچه دوباره به طرف دروازهٔ قاضی‌خانه رو آوردم اما به چشمان خود باور نمی‌کردم. دختری که در پهلوی پسر کاسه‌گر از قاضی‌خانه می‌برآمد حبیبه بود...»

ـ نقل از: یغما، شمارهٔ ۲۹۰، آبان‌ماه ۱۳۵۱

صدرالدّین عینی، سردفتر ادبیّات جدید تاجیک

صدری سعدی*



استاد صدرالدّین عینی سردفتر ادبیّات جدید تاجیکستان است. او در بخارا به دنیا آمد و در روستای ساکتری واقع در ناحیهٔ غَجدُوان[۱] آن زمان زندگی می‌کرد. پدر و مادر صدرالدّین عینی هنوز در زمان جوانی او بر اثر بیماری وبا در همان ساکتری از دنیا گذشته[۲] بودند. او به بخارا آمد و در زندگی ادبی و اجتماعی مرکز امارت بخارا، شهر بخارا فعّالانه شرکت کرد. صدرالدّین عینی در بخارا تکمیل دانش کرد، امّا به‌دلیل اینکه به جنبش معارف‌پروری و جدیدی پیوست و در فعالیّت‌های آنها شرکت زیاد داشت، در یک موردی که امیر و هوادارانش جمعیّت جدیدان بخارا را سرکوب کردند، او نیز مجازات و به زندان انداخته شد. او توسط سربازان انقلابی از زندان نجات یافت و نویسندهٔ آینده، پایه‌گذار ادبیّات جدید تاجیکان به

---

* پژوهشگر ادبیّات فارسی، استاد دانشگاه دولتی سمرقند و عضو پیوستهٔ فرهنگستان زبان و ادب فارسی

۱) غَجدُوان: نام یکی از بزرگ‌ترین شهرهای ولایت بخارای ازبکستان که در شمال شرق آن است.

۲) از دنیا گذشتن: فوت کردن.

سمرقند گریخت. او از سال ۱۹۱۹م. در سمرقند اقامت گُزید و تقریباً تمام عمر خود در اینجا به عنوان نویسنده به ایجاد آثارش پرداخت. او خدمات بزرگی را به فرهنگ، علم و معرفت و ادبیّات مردم تاجیک ارائه کرد.

استاد عینی آب و هوای سمرقند را خوش کرد[۱] و زندگی در اینجا را خیلی دوست داشت و به این دلیل به پایتخت جدید جمهوری تاجیکستان ـ شهر استالین‌آباد (دوشنبهٔ کنونی)، نرفت؛ هرچند که چندین بار به‌آنجا برای زندگی کردن دعوت شد. تنها در سال ۱۹۵۰م. زمانی که فرهنگستان علوم تاجیکستان تأسیس شد، می‌خواستند او را به‌عنوان اوّلین رئیس فرهنگستان منصوب کنند، امّا برای اجرای این سمت لازم بود که او در استالین‌آباد زندگی کند و در همان‌جا حضور داشته باشد. پس چاره‌ای جز مهاجرت به استالین‌آباد و اقامت در آنجا نداشت و پس از مدتی در سال ۱۹۵٤م. در استالین‌آباد چشم از جهان پوشید. از آنجا که استاد عینی برای مردم تاجیک بسیار عزیز بود، مقبرهٔ یادگاری او در شهر دوشنبه ساخته شد. در سال‌های اخیر، پس از مرگش، به او عنوان عالی «قهرمان ملّی تاجیکستان» اعطا شد.

استاد عینی را ما سردفتر و پایه‌گذار ادبیّات جدید تاجیک می‌شماریم. همه این مقام او را پذیرفته‌اند و فکر و نظر همه همین‌طور است. او در رشتهٔ ادبیّات جدید تاجیک، یعنی ادبیّات تاجیکان در زمان شوروی، که حالا آن را ادبیّات جدید تاجیک می‌نامیم، خدمات بی‌اندازه و خیلی ارزشمند را ارائه کرده است. او اوّلین داستان یا قصّهٔ بدیعی را در ادبیّات جدید ایجاد کرد.

لازم است یادآور شویم که هرچند پیش از عینی ژانرهای دیگری از ادبیّات جدید به وجود آمدند، به‌ویژه توسط معارف‌پرور بزرگ تاجیک محمودخواجه بهبودی[۲] در ژانر درام و ادبیّات نمایشی ژانرها پدیدار شدند، امّا در شکل نثر بدیعی استاد عینی اولین ادیبی است که چنین اثری

---

۱) خوش کرد: پسندید.

۲) محمود خواجه بهبودی: (۱۸۷۵ سمرقند ـ ۱۹۱۹ قرشی)، مبارز سیاسی، روزنامه‌نگار و یکی از رهبران برجستهٔ نهضت جدیدها در ورارود.

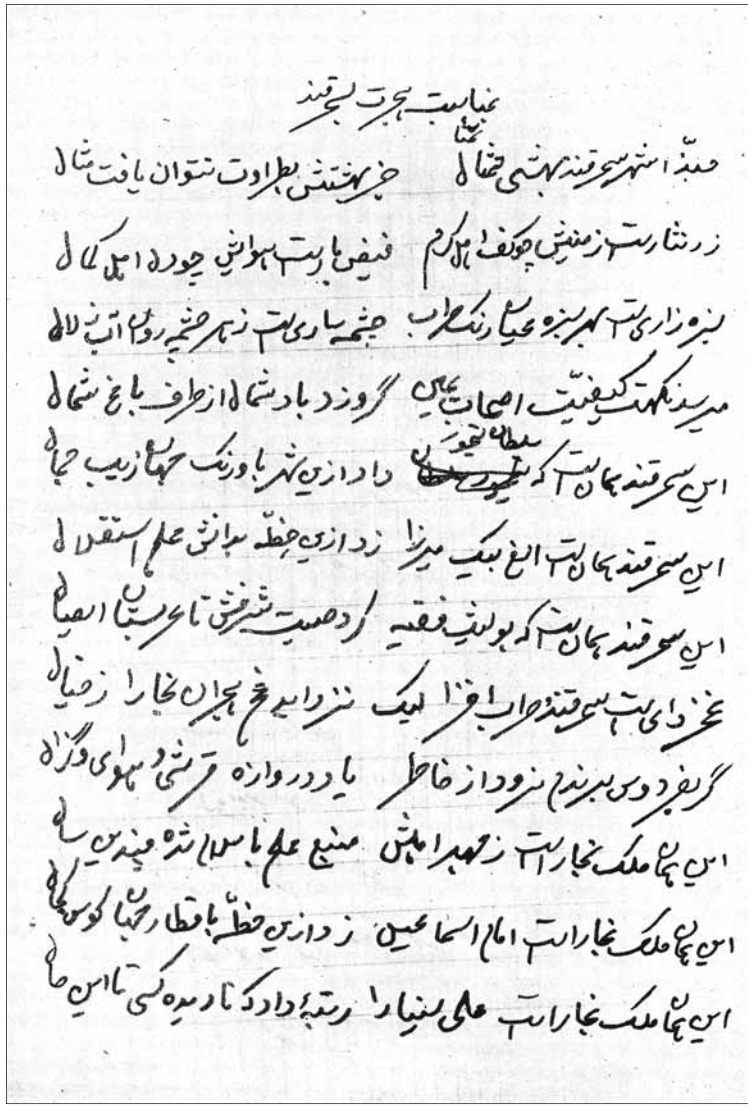

بمناسبت هجرت بسمرقند

حبذا شهر سمرقند بهشتی تمثال — جز بهشتش بطراوت نتوان یافت مثال

زر نثار است زمینش چو کف اهل کرم — فیض بار است هوایش چو دل اهل کمال

سبزه زاری است بهر سبزه عیان رنگ طراب — چشمه ساری است ز هر چشمه روان آب زلال

میرسد نکهت کیفیت اصحاب یمین — گر وزد باد شمال از طرف باغ شمال

این سمرقند همان است که سلطان تیمور — داد ازین شهر باورنگ جهان زیب جمال

این سمرقند همان است الغ بیک میرزا — زد ازین خطه بدانش علم استقلال

این سمرقند همان است که بولیث فقیه — کرد صیت شرفش تا عربستان ایصال

غمزدای است سمرقند طراب افزا لیک — نزداید غم هجران بخارا ز خیال

گر بفردوس برندم نرود از خاطر — یاد دروازه قرشی و هوای وگزال

این همان ملک بخارا است ز مهر اهلش — منبع علم باسلام شده چندین سال

این همان ملک بخارا است امام اسماعیل — زد ازین خطه باقطار جهان کوس کمال

این همان ملک بخارا است علی سینا را — رتبه داد که نادیده کسی تا این حال

• دستخطّ صدرالدّین عینی، سروده‌ای به مناسبت هجرت از بخارا به سمرقند

را با نام آدینه آفریده است. او قصّهٔ آدینه را که قبلاً نامش سر گذشت یک تاجیک کَمبغل یا که آدینه بوده است، در سال ۱۹۲٤م. به قلم آورد. این اولین اثرِ نثری بود که زندگی مردم فقیر تاجیک را به رشتهٔ تصویر کشیده بود. به این دلیل، این اثر را به‌عنوان اولین اثری که در ادبیّات جدید یا شوروی سیمای مردم زحمتکش را آفریده است، شناخته‌اند. این اثر هم برای فعالیّت ایجادی استاد عینی و هم برای ادبیّات جدید تاجیکان خیلی تأثیرگذار بود. قصّهٔ آدینه را شامل «اثر سه‌گانه» عینی می‌شمارند که دو اثر دیگر او به‌نام رُمان‌های داخونده و غلامان در سال‌های ۱۹۳۰ و ۱۹۳٤م. نوشته شده‌اند. اینها اثرهایی هستند که ما برای اولین بار در آنها سیمای مردم زحمتکش، جهان‌بینی و زندگی مردم عادی را در شرایط زمان پیش از انقلاب روسیهٔ سال ۱۹۱۷م. مشاهده می‌کنیم. البته، استاد عینی در سال‌های بعدی باز اثرهای نثری بسیار مهم و پُرارزش را نوشته که یادداشت‌ها از شمول آنها است. یادداشت‌ها بزرگ‌حجم بوده، عبارت از ۳ جلد است. این اثر سه‌گانهٔ استاد عینی با روش ایجادی جدید «رئالیسم سوسیالیستی» نوشته شده‌اند که در آنها مقام مردم زحمتکش به‌عنوان قهرمانان اصلی اثر از روی مفکورهٔ[۱] صنفی و جهان‌بینی مَسلک اشتراکی بالا برده شده است. امّا لازم به ذکر است که اگرچه استاد عینی این اثرها را با توجه به تقاضای زمان، با توجه به طلب جهان‌بینی شوروی با مفکورهٔ صنفی و اشتراکی نوشته است، او فقط به روش ایجادی «رئالیسم سوسیالیستی» تمرکز نکرده است و آن را در کار ایجادی خود در اولویت قرار نداده است، زیرا استاد عینی بیشتر به زندگی پیش از انقلاب مردم تاجیک توجه می‌کرد. خود عینی که شخصاً در شرایط زمان پیش از انقلاب به وایه رسیده[۲] بود، کم‌وکاست زندگی پیش از انقلاب را خوب می‌دانست و حال و وضعیّت مردم خود را خوب آموخته بود، بنابراین در آثار خود، هم در یادداشت‌ها، هم در سه‌گانهٔ نثری و هم در اثرهای دیگرش همیشه زندگی زمان پیش از انقلاب

۱) مفکوره: فکر، اندیشه، آنچه در ذهن و اندیشه می‌گذرد.
۲) به وایه رسیدن: رشد کردن، به کمال رسیدن.



• صدرالدّین عینی همراه با خانواده‌اش در سمرقند، ۱۹۳۶م

تاجیکان را تصویر کرده است. هرچند که استاد عینی پایه‌گذار نثر جدید و رئالیستی یا واقع‌بین تاجیک بود، امّا این روش ایجادی به‌طور کامل خود را در آثار عینی نشان نداد. درست است که اثرهای عینی با مفکوره و جهان‌بینی اشتراکی و همچُنین با استفاده از عناصر «رئالیسم سوسیالیستی» اِنشا شده‌اند، امّا به هر حال به‌طور کامل پاسخگوی روش ایجادی «رئالیسم سوسیالیستی»، رئالیسم یا واقعیت حکمرانی زمان شوروی نیستند که در زمان امروز به‌عنوان جهت مثبت اثرهای عینی محسوب می‌شوند، زیرا پس از سقوط ادبیّات شوروی روش ایجادی «رئالیسم سوسیالیستی» دیگر کهنه شد. آثار عینی از کهنه شدن این روش و اصول ایجادی آسیب و زیان ندیدند. آثار استاد عینی همانا ارزش و شایستگی خویش را حفظ کرده‌اند. به‌همین دلیل، آثار عینی کهنه نمی‌شوند، ارزش خود را از دست نمی‌دهند، بلکه به‌طور همیشگی برای ما والا، ارزشمند و مهم می‌مانند و مقام استاد عینی به‌عنوان پایه‌گذار ادبیّات جدید در تاریخ، ادبیّات و فرهنگ تاجیکان همانا ماندگار است.

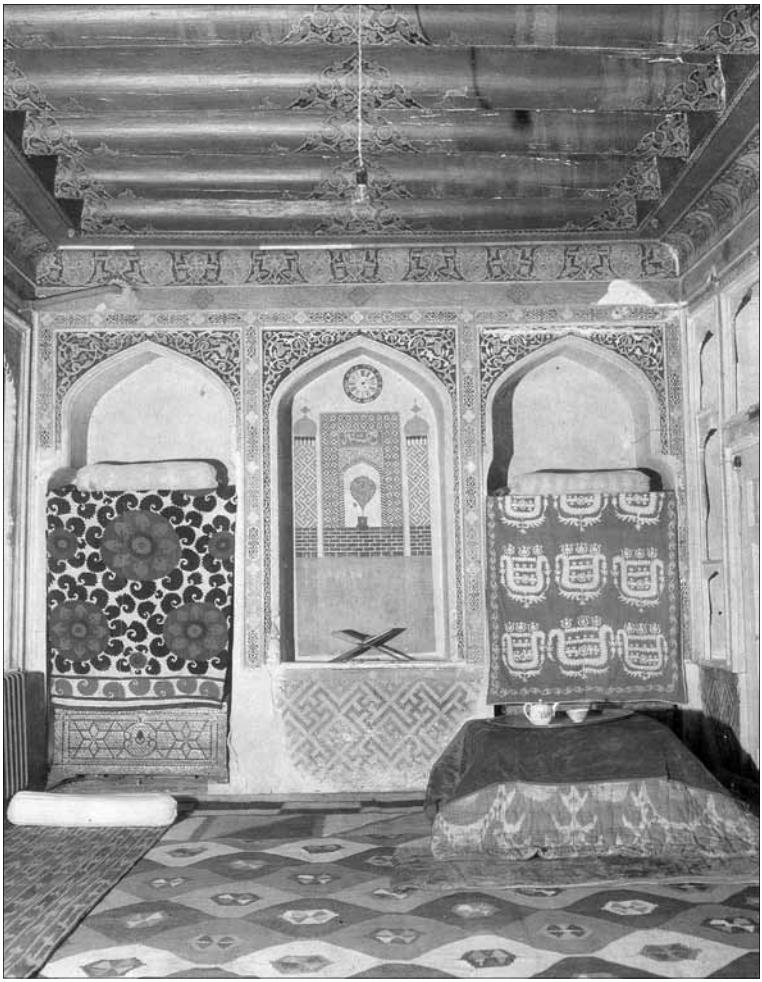

• اتاق نشیمن خانهٔ صدرالدّین عینی در سمرقند

استاد عینی و سمرقند

اصل‌الدّین قمرزاده*



صدرالدّین عینی از دوران تحصیل در مدرسه‌های بخارا با شریک‌درسان سمرقندی آشنا شده، وصف این شهر را شنیده، آرزوی دیدن آن را در دل می‌پرورید. این آرزو بهار سال ۱۹۰۸ میلادی جامهٔ عمل پوشید. عینی با دوستش حمیدخواجهٔ مهری و میرزا عبدالواحد منظم برای شناس شدن با مکتب اصول نو معارف‌پرور عبدالقادر شکوری به سمرقند می‌آید. در این سفر او با پیشوای جدیدیان سمرقند محمودخواجهٔ بهبودی آشنا می‌شود. این سفر به عینی، که آن زمان طرفدار تجدید نظام آموزش و پرورش در بخارا بود، تأثیرات بزرگ می‌گذارد و به حکم تقدیر، بعد از چند سال سرنوشتِ او به این شهر می‌پیوندد و اکثر اثرهای علمی و ادبی او در همین‌جا تألیف می‌شوند.

تجدید نظام آموزش و پرورش و تأسیس مکتب‌هایی با اصول نو یکی از عمده‌ترین خواسته‌های حرکت جدیدیهٔ آسیای مرکزی بود که در ابتدای عصر ۲۰ به وجود آمد. در بخارا، سمرقند، تاشکند و دیگر شهرهای بزرگ آسیای میانه شخصیت‌هایی چون سیّداحمد صدّیقی عجزی، عبدالقادر شکوری،

* استاد دانشگاه بین‌المللی تکنولوژی سمرقند.

عصمت‌الله رحمت‌الله‌زاده، حاجی معین شکرالله‌زاده، سیّدرضا علیزاده، منوّر قاری عبدالرشیداُف، عبدالله الوانی، صدرالدّین عینی، عبدالواحد منظم، حمزه حکیم‌زادهٔ نیازی، ودود محمودی، عبدالرّئوف فطرت و دیگر روشنفکران با اندیشه‌های نو، تجدید نظام علم و معارف را طلب می‌کردند. نخستین کار آنها باز نمودن مکتب‌های اصول نو بود. استاد صدرالدّین عینی در داستان «مکتب کهنه» وضع مکتب‌های بخارا را تصویر کرده است که واقعاً بسیار رقّت‌آور است. همین است که در دههٔ اوّل و دوّم سدهٔ ۲۰ فعالیّت استاد عینی به ساحهٔ معارف پیوست. استاد هم معلّم بود و هم برای طالب‌علمان، کتاب‌های درسی تألیف کرد.

سال ۱۹۱۷ صدرالدّین عینی با فرمان امیر بخارا ۷۵ دُرّه (ضرب چوب در پشت) زده می‌شود و در حالت نهایت بد اوّل به کاگان و بعداً به سمرقند می‌آید. برای او سرپناه یافتن دشوار بود، چون با خود مبلغی نداشت. با یارمندی عبدالقادر شکوری، عینی بیمار نخست در خانهٔ مردانقول شاه‌قربان‌زاده و بعداً در خانهٔ عصمت‌الله رحمت‌الله‌زاده، که هر دو از فعّالان حرکت جدیدیه بودند، سرپناه می‌یابد. این حَولی (خانهٔ حیاط‌دار)، که دوام سال‌های ۱۹۱۷ـ ۱۹۱۹م صدرالدّین عینی اساساً در آن اقامت داشت، در گذر صوفی رازق شهر سمرقند واقع بود.

صدرالدّین عینی به مساعدت عصمت‌الله رحمت‌الله‌زاده با معرفت‌پروران سمرقند، ازجمله با محمودخواجهٔ بهبودی از نزدیک شناس می‌شود.

پژوهشگر سمرقندی عبدالکلیم غنی‌اُف در کتاب فعالیّت آموزگاری عینی می‌نویسد که استاد صدرالدّین عینی نخست در مکتب اصول نوی که عصمت‌الله رحمت‌الله‌زاده در گذر قوش‌حوض سمرقند تشکیل داده بود، از زبان و ادبیّات تاجیک، تاریخ و موسیقی درس می‌گفته است.

عینی در این مکتب معلّم صاحب‌تجربه و بین شاگردان ممتاز بوده است. از شاگردانِ در همین مکتب تحصیل‌گرفته، ادبیّات‌شناس رحیم هاشم می‌نویسد: «استاد همیشه در بین خوانندگان بود. بیرون از درس به ما حکایت‌های ذوق‌آور گفته می‌داد. ما همیشه منتظر آمدن او بودیم».



• صدرالدّین عینی، سال ۱۹۲۶م

از روزگار این دوران استاد عینی یک نکتهٔ دیگر مورد ذکر است که استاد برای محصلین مکتب‌های اصول جدید کتابه‌ای ضروریات دینیه، تذهیب‌الصبیان و ترتیل‌القرآن را تألیف می‌کند. همچنین، با راهنمایی او سیّدرضا علیزاده نخستین الفبای فارسی‌تاجیکی، کتاب نخستین (۱۹۲۰) و اثر علمی صرف و نحو تاجیکی (۱۹۲۶)، تورهٔقُل ذهنی کتاب آموزش و حمید بقازاده کتاب درسی صرف و نحو تاجیکی را می‌نویسند.

نظر به معلوماتی که معرفت‌پرور عصمت‌الله رحمت‌اللهزاده بعد از حبس و بَدَرغه (تبعید) تعقیبات استالینی سال ۱۹۳۷ و برگشتن سال ۱۹۶۱ نوشته است، «صدرالدّین عینی سال ۱۹۲۰ به خواهر معرفت‌پرور جدید ودود محمودی خانه‌دار شده، در دیههٔ رجبمین خانه‌داماد شده زندگی می‌کند. بعد با یاردم (کمک) عصمت‌الله رحمت‌اللهزاده از شهر حَولی خریده کوچیده می‌برآید».

همین‌طور دورهٔ مهم و پربار عمر استاد صدرالدّین عینی در سمرقند گذشته، این شهر الهام‌بخش او می‌شود. محض در سمرقند استاد صدرالدّین



• عصمت‌الله رحمت‌الله‌زاده

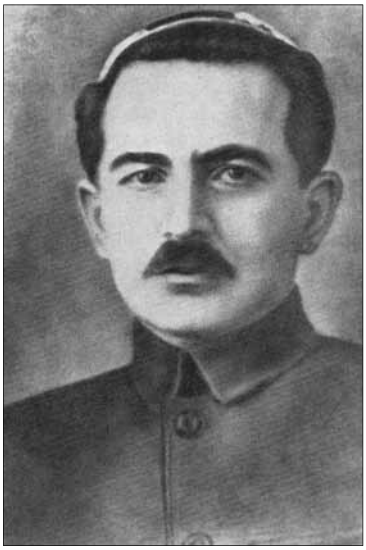

• سیّدرضا علیزاده

عینی با مطبوعات همکاری آغاز می‌کند و با روزنامه‌های آواز تاجیک و زرافشان، مجلّه‌های شعلهٔ انقلاب و مشرب همکاری به راه می‌ماند.

در سمرقند استاد صدرالدّین عینی با نشریات دولتی تاجیکستان کار می‌کند و در تربیهٔ ادیبان جوان سهم می‌گذارد. در دانشکدهٔ ادبیات دانشگاه دولتی سمرقند پروفسور تعیین شده، تا به وظیفهٔ پرزیدنت آکادمی علوم تاجیکستان شدنش در این‌جا به فعالیّت ادامه داد. از همه مهم‌تر قریب همهٔ اثرهایش را استاد صدرالدّین عینی در سمرقند نوشته است.

طوری که اشاره شد، استاد صدرالدّین عینی سال ۱۹۲۰ در سمرقند خانه می‌خرد، که آن از سال ۱۹٦٤ به این سو آثارخانه است و مقصد هزاران نفر از گردشگران و علاقمندان استاد عینی است.

ذکر یک نکته را مهم می‌دانم که سمرقند نه‌تنها پروازگاه استاد صدرالدّین عینی، بلکه یکی از مرکزهای مهم عینی‌شناسی است. با کوشش اهل فرهنگ سمرقند به مناسبت مولود ۱۰۰، ۱۰۵، ۱۱۰، ۱۱۵، ۱۲۰، ۱۲۵، ۱۳۰، ۱٤۰ و ۱٤۵ سالگی استاد همایش‌های علمی‌بین‌المللی برگزار



• صدرالدّین عینی در دفتر کارش، سال ۱۹۳۵م

کردند. همه‌ساله در روز تولّد استاد عینی برگزار کردن همایش بخشیده به بزرگداشت نویسنده در سمرقند عَنعَنَه (سنّت) شده است، که آن را اهل علم «سالانهٔ عینی» می‌گویند.

مواد همایش‌های عینی‌شناسی در کتاب‌های بسیارجلدهٔ جشن‌نامهٔ عینی و عینی‌شناسی در سمرقند چاپ شده است. همچنین مقاله‌های علمی و یادداشت‌های پرمحتوای اهل علم و فرهنگ سمرقند، چون تورهقُل ذهنی، نبیرخواجه ولی‌خواجه ، عبدالقادر جامع، حسن عرفان، فخرالدّین معروفی، اسماعیل اکرم، مردانقُل محمّدی‌اُف، واحد عبدالله، رحیم مقیم‌اُف، باتورخان ولی‌خواجه‌اُف و دیگران، که در کتاب صدرالدّین عینی در خاطر دوستان و شاگردان گردآوری شده است، برای شناخت استاد مواد فراوان می‌دهد.

استادان دانشگاه دولتی سمرقند نیز در موضوع روزگار و ایجادیات استاد صدرالدّین عینی رساله و کتاب‌ها تألیف کرده‌اند. ازجمله سال ۱۹٦٤ ادبیّات‌شناس دانشگاه میرصفا عطایف تحت راهبری شاگرد استاد عینی رحیم مقیم‌اُف در موضوع داخونده صدرالدّین عینی ـ نخستین رمان تاریخی



• نمایی از خانه‌ـموزهٔ صدرالدّین عینی در سمرقند

در ادبیات تاجیک ـ رسالهٔ دکتری حمایه (دفاع) کرد. استادان دانشگاه باتورخان ولی‌خاجه‌یف و رحیم واحداُف کتاب محقّق بزرگ دو ادبیات (۱۹۷۸)، طلعت عبدالجبّاراُوا حیات و ایجادیات صدرالدّین عینی (۱۹۷۸)، عبدالکریم غنی‌زاده فعالیّت پیدگاگی صدرالدّین عینی (۱۹٦۵) رساله‌های علمی نوشته‌اند. سخن‌شناس سمرقندی بانو امینه شراف‌الدین‌اُوا دایر زبان آثار استاد عینی رسالهٔ علمی نوشته دو کتاب به نشر رسانید.

با این دلایلی که اجمالی و فشرده بیان شد، تأکید کردن می‌خواهم، که استاد سمرقند و استاد صدرالدّین عینی رابطهٔ تنگاتنگ و جانی دارد. سمرقند شهری است که صدرالدّین عینی در آن آرامش پیدا کرد، عایله برپا نمود، صاحب خانه و باغ شد، همچون روزنامه‌نگار، تاریخ‌نگار، نویسنده و فعال سیاسی و فرهنگی نام برآورد. و از همه مهم‌تر به ملّت تاجیک خدمت کرد. مردم سمرقند هم مدیون خدمت‌های صدرالدّین عینی هستند و آثارخانهٔ او را همچون مکان مقدّس دوست می‌دارند و به آن ارج می‌گذارند.

نگاهی دوباره به خاستگاه اجتماعی صدرالدّین عینی**

محمّدیوسف امام‌زاده*



ترجمهٔ حال و برآمد اجتماعی صدرالدّین عینی

این نکته مسلّم است که برای درک عمیق جهان‌بینی و تفکّر بدیع استاد عینی لازم است که ابتدا برآمد اجتماعی، محیط تربیتی، تاریخ دقیق تولّد و شرایط زمان تألیف آثارش مشخّص شود.

در مورد ترجمهٔ حال عینی اغلب محققان بر این باورند که این موضوع کاملاً مورد تحقیق قرار گرفته و دیگر هیچ ابهامی در آن وجود ندارد. زیرا خودِ ادیب دوران طفولیت و زندگانی بعدی‌اش را در یادداشت‌ها و مختصر ترجمهٔ حال خودم همچنین بعضی مقالات و آثارش به دست خود نوشته است.

آری، عینی ترجمهٔ حال خود را خود نوشته و نمی‌توانست اشتباه کند، امّا زمان طوری بود که حتّی در تحریر سرگذشت زندگی خود هم نمی‌توانست از سیستم تفکّر اجتماعی حاکم بیرون رود. زیرا این کار می‌توانست بر طبع و نشر آثار بعدی و یا حتّی حیات شخصی‌اش هم تأثیر منفی به جای گذارد. از این رو عینی ناچار بود که مطابق همین تفکّر حاکم بر زمان و دید سیاسی رسمی

* استاد آکادمی ملّی علوم جمهوری تاجیکستان.

** به کوشش و تصحیح برات شمسا، مدرس دانشگاه آزاد اسلامی واحد مشهد.

زندگی‌نامهٔ خود را بنگارد. امّا در این میان نکته‌سنجی و دوراندیشی عینی در آن نهفته است که در هر موردی محتاطانه به نکات حقیقی احوالش اشاره می‌کند و این اشاره‌ها امروز به ما امکان می‌دهد که حقیقت حال او را دریابیم.

در همهٔ کتب درسی و پژوهشی، هنگامی که سخنی دربارهٔ تاریخ تولّد استاد عینی به میان می‌آید سال ۱۸۷۸م ذکر می‌شود، در شناسنامهٔ او و دیگر مدارک به جا مانده نیز همین سال قید شده است، امّا تاریخ دقیق تولّد عینی سال ۱۸۷۵م است که کمتر بدان اشاره کرده‌اند. ازجلمهٔ محققان تاجیک، محمّد جان شکوری به این نکته در حاشیهٔ کتابش نثر رئالیستی و تحوّل شعور زیباشناسی دقّت و توجّه نموده است. آکادمیسین حامد منصوراُف نیز به این مسأله اشاره کرده است و همچنین می‌توان از عضو وابستهٔ آکادمی علوم تاجیکستان صاحب تبراُف نام برد که در کنفرانس سالانهٔ عینی که ماه آوریل سال ۲۰۰۰م در شهر دوشنبه برگزار گردید، طی سخنرانی خویش تاریخ دقیق تولّد عینی را سال ۱۸۷۵ دانست.[۱]

از دانشمندان ازبک ادهم همدم و نظرمد بر اساس گفته‌های صدرالدّین عینی و به‌ویژه یک مکتوب و سند تأیید می‌کنند که سال تولد وی سه سال کمتر نشان داده شده است.[۲]

همچنین استاد عینی در حال‌نامهٔ (بیوگرافی) خود که سال ۱۹۳٤م برای ابوالقاسم لاهوتی ارسال کرده چنین نوشته است: من طبق مدارک در سال ۱۸۷۸م امّا در حقیقت در سال ۱۸۷۵م به دنیا آمده‌ام.[۳]

سال تولّد عینی بسیاری از حوادث و سال‌های مهم حیات این نویسندهٔ بزرگ را روشن می‌سازد. ازجمله این‌که عینی در چهارده سالگی از پدر و مادر محروم شد. در چهل و دو سالگی شاهد انقلاب اکتبر ۱۹۱۷م بلشویک‌ها بوده، در چهل و پنج سالگی ازدواج کرده و هفتاد و نُه سال (نه هفتاد و شش سال) عمر کرده است.

---

۱) شکوراُف، نثر رئالیستی و تحوّل شعور زیباشناسی، انتشارات عرفان، ۱۹۸۷م، ص ۹.
۲) نظرمد، «مهربان مربی»، روزنامهٔ ساویت، تاجیکستان، ۱۹ آوریل ۱۹۷۸م، دوشنبه.
۳) شکوراُف، نثر رئالیستی و تحوّل شعور زیباشناسی، ص ۹.



• صدرالدّین عینی، پس از آزادی از زندان امیر در بخارا

موضوع دیگر که با جهان‌بینی و تشکل بدیع عینی توأم است برآمد اجتماعی و شجرهٔ وی می‌باشد، راجع به این موضوع در میان عینی‌شناسان پندارهای گوناگون و اغلب متضاد به چشم می‌خورد. بیش‌تر مؤلفان در این اندیشه‌اند که صدرالدّین عینی دهقان‌زاده (فرزند کشاورز) بوده است.

ازجمله دانشمند روس، فیش و دانشمند تاجیک رحیم هاشم در اثر خود به نام با امر وجدان چنین نوشته: خاندان صدرالدّین عینی از چند نسل کشاورز و پیشه‌ور بوده‌اند. پدر وی سیّد مراد خواجه هم پس از انجام امور کشاورزی معمولاً در کلبه‌ای کوچک بر سر دستگاه بافندگی می‌نشست و برای کسب معاش کرباس می‌بافت. به علاوه با سفارش آسیابان‌ها چرخ آسیاب می‌تراشید. نجاری، درودگری و سنگ‌تراشی هم ـ حرفه‌های سنتی خواجگان ساکتری (ساکتری اسم زادگاه عینی است) ـ می‌کرد.[1]

این اندیشه در بعضی از نوشته‌های عینی هم آمده است. ازجمله در رسالهٔ مختصر ترجمهٔ حال خودم وی دهقان‌زاده بودنش را مورد تأکید قرار

۱) فیش و هاشم، با امر وجدان، دوشنبه، انتشارات عرفان، ۱۹۷۹م، ص ۲۷.

داده و نوشته است: من در سال ۱۸۷۸م در استان بخارا در ناحیهٔ «غژدوان» در دیه ساکتری در خانواده‌ای دهقان به دنیا آمده‌ام.[۱] امّا در عین حال نویسنده بعضی تأکیدها و اشارات ظریفی هم دارد که به اجداد و گذشتگان واقعی مؤلف و نسبت آنان دلالت می‌کند.

این اشارت غالباً با دوران قبل از انقلاب بلشویکی و یا دوران آخر فعالیّت ادبی عینی مطابق است و استاد عینی با افتخار راجع به این موضوع حرف می‌زند. مثلاً در یادداشت‌ها نیاکان خود را ازجمله خواجگانِ (سیّدزادگان) ساکتری ذکر می‌کند.[۲] خواجگانِ زادگاه عینی، از زمرهٔ روحانیون بودند و بنا به گفتهٔ وی به دعاخوانی و نیز بافندگی، نجاری، سنگ‌تراشی، و کنده‌کاری هم اشتغال داشتند.[۳]

اجداد عینی نه‌تنها خواجه‌زاده، بل‌که طبق شجره‌نامهٔ او از اولاد اهل بیت حضرت رسول اکرم (ص) بودند. آن‌چنان که خود وی می‌نویسد: «نظر به گفتهٔ پدرم (سیّد مراد خواجه) وی از سیّدزادگان و اهل خط و سواد بوده، از هنرهای دستی بافندگی و درودگری را خوب بلد بوده است. حسن عمید واژهٔ سیّد را چنین تعریف کرده است: «سرور، بزرگ، مهتر، آقا، و... و در زبان عربی واژهٔ سیّد امروزه به جای واژهٔ آقا در فارسی به کار می‌رود. در نزد مسیحیان عرب لقب مسیحی و در نزد مسلمانان عنوان هر یک از اولاد حضرت رسول (ص) از نسل امیرالمؤمنین علی (ع) و فاطمهٔ زهرا (س) سیّد است. آنان که اولاد امام حسن (ع) باشند سادات حسنی و آنان که از اولاد امام حسین (ع) باشند سادات حسینی و آنان که از اولاد امام موسی کاظم (ع) باشند سادات موسوی خوانده می‌شوند.»[۴]

مفهوم سیّد در بین تاجیکان بیش‌تر به معنی پیشوا، سردار و مهتر قوم به کار می‌رود و آنان که با نسل پیامبر (ص) (اهل بیت) قرابت پیدا می‌کنند سیّدزاده نامیده می‌شوند. و امّا در مورد واژهٔ خواجه مأخذهای تاریخی

۱) عینی، کلیّات، ۹/۱، استالین‌آباد، انتشارات دولتی تاجیکستان، ۱۹۵۸م.
۲) عینی، کلیّات، ج ۶، دوشنبه، انتشارات دولتی تاجیکستان، ۱۹۶۲م، ص ۱۱.
۳) همان.
۴) عمید، حسن، فرهنگ عمید، تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۸ش.

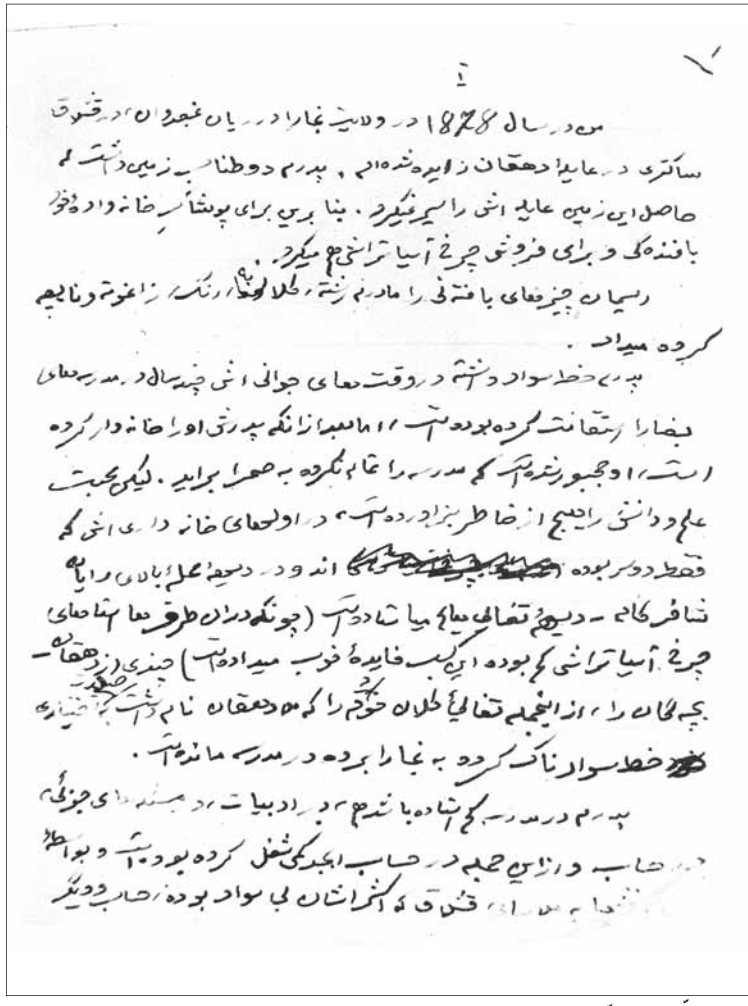

• دستخطّ صدرالدّین عینی، رسالهٔ مختصر ترجمهٔ حال خودم

چنین می‌نگارند: «خواجه معنی ارباب و صاحب را دارد و ابتدای قرن ۸ میلادی زمانی که سردار عرب قتیبة بن مسلم خلافت اسلامی را در مناطق قشقه دریا و زرافشان برقرار نمود اهالی بومی را وادار ساخت که میهمانان عرب را خواجه بنامند. از همان زمان عنوان خواجه به اولاد عرب اختصاص یافت. به مرور زمان خواجگان با مردم بومی آمیختند و زبان محلّی را آموختند، امّا اعتبار و برتری نسب خود را نگاهداشتند. خواجگان هرقدر فقیر و نادار هم باشند از هر خانواده‌ای می‌توانستند زن بگیرند امّا خود به غیر از خواجه، دختر نمی‌دادند.[۱]

از خواجگان بودن و نیز سیّدزاده بودن نیاکان عینی دلالت بر آن می‌کند که وی از طبقهٔ پائین جامعه نبوده است زیرا در آن دوران هر کس نمی‌توانست نسبت سیّدزادگی به خود بگیرد. چون برای اثبات آن مدارک کافی از قبیل شجره و... داشتن حتمی بود. در غیر این صورت مدعی بی‌مدرک به محکمه کشیده می‌شد و حتی در بعضی موارد به اعدام محکوم می‌گردید. مثلاً زین‌الدّین محمود واصفی در بدایع‌الوقایع نقل می‌کند که وزیرِ حسین بایقرا یعنی نظام‌الملک نسب خود را به آل عباس می‌رساند و در این خصوص شجره‌نامه‌ای داشت که به امضای اکثر بزرگان خراسان رسیده بود ولی چون نزد مولانا جامی فرستاده شد مورد تأیید و امضا قرار نگرفت.[۲] این امر بیان‌گر حساسیت موضوع سیّدزادگی است که هر کس نمی‌توانست در خراسان بزرگ ادعای آن را داشته باشد.

صدرالدّین عینی در تألیفاتش در حاشیه و گاهی در داخل متن اشاره‌هایی به شجرهٔ خود دارد چنان‌چه در تقریظی که عینی به رسالهٔ تاریخ مختصر خلق تاجیک (از تألیفات آکادمیسین باباجان غفوراُف) نوشته بود به هنگام شرح نقل پدر مؤلف جامع‌الفضائل ابوعبدالله پاینده ساکتری در حاشیهٔ آن آورده است که این تخلّص (یعنی ساکتری) مال جدّ بنده (یعنی عینی) می‌باشد.[۳]

---

۱) فیش و هاشم، با امر وجدان، ص ۱۴.
۲) عینی، کلیّات، ۲۵/۱۳، دوشنبه، انتشارات عرفان، ۱۹۷۷م.
۳) عینی، صدرالدّین، کلیّات، ۲۳۲/۶، دوشنبه، انتشارات دولتی تاجیکستان، ۱۹۶۲م، ص ۲۳۲.

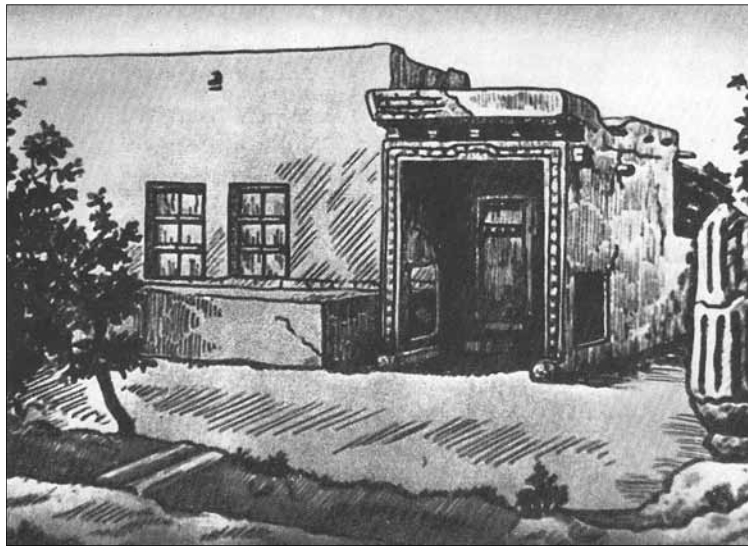

• خانه‌ای که صدرالدّین عینی در آن به دنیا آمد ـ روستای ساکتری (نقاشی از: تامارا پالتیکا)

در اینجا صاحبِ تخلّص بودن جدّ عینی به اهلِ علم و ادب بودنِ وی شهادت می‌دهد زیرا دهقان خاکپاش هیچ‌گاه برای خود تخلّص برنمی‌گزید و به آن احتیاج هم نداشت. پدربزرگ عینی هم صاحب تخلّص بود زیرا در ستون مسجد «محل بالا» که به دست پدربزرگ وی ساخته شده کتیبه‌ای دیده می‌شود با این عبارت: «عمل سیّد عمر خواجه ساکتری.» صدرالدّین عینی در حکایتی از یادداشت‌های انقلاب بخارا از جدّش (پدرِ پدربزرگ) یاد کرده وی را خواجه صدپیری می‌نامد. به علاوه در تاریخ ۸ آوریل ۱۹۱۷م عینی پس از نمایش شکرانه بازداشت و به ارک شاه احضار می‌شود. نصرالله قوش‌بیگی قبل از شلاق زدن (۷۵ ضربه) از او بازپرسی می‌کند و در این میان چنین عبارتی را به زبان می‌آورد: «تو در زیر لوا نباشی هم مجرم هستی تو را ارواح صدپیری زده است.»[۱] این عبارت‌ها در تاریخ انقلاب بخارا نیز آمده است.[۲]

۱) عینی، صدرالدّین، کلیّات، ۲۳۲/۵، دوشنبه، انتشارات دولتی تاجیکستان، ۱۹۶۲م.
۲) عینی، صدرالدّین، تاریخ انقلاب بخارا، دوشنبه، انتشارات ادیب، ۱۹۸۷م، ص ۱۷۰.

عنوان صدپیری به اهل تصوّف داده شده که حکایت از ارتباط داشتن جدّ عینی با فِرَق صوفی را نشان می‌دهد. پیش از این ذکر کردیم که بنا به گفتهٔ عینی گذشتگانش از جمله به هنر دستی هم اشتغال داشته‌اند. اینک از آنجا که خواجه صدپیری هم به هنرهای دستی میل داشته احتمال می‌رود که در تصوف پیرو طریقت «نقشبندیه» بوده باشد زیرا صوفیان نقشبندیه که شعارشان «دل به یار و دست به کار» بود از زحمت دست خود روزی می‌جستند و اغلب صاحب هنر بودند. از سوی دیگر نُه رکن اساسی جریان نقشبندیه متعلّق به شخصیّت معروف عبدالخالق غژدوانی می‌باشد و به این مسلک گرویدنِ اجداد عینی که از هم‌دیاران عبدالخالق غژدوانی هستند بعید به نظر نمی‌رسد.

از میان تألیفات عینی تنها در مختصر ترجمهٔ حال خودم از دهقان‌زاده بودنش سخن می‌گوید و مصحّحان کلیّات وی با تأکید بر جملهٔ فوق (یعنی دهقان‌زاده بودن) در قسمت توضیحات تأکید کرده‌اند که متن ترجمهٔ حال، بار دوم با دستنویس مؤلف مطابقت داده شده و به آن تصحیح و توضیح ضروری وارد گردید.[1] شاید دهقان‌زادگی نه توسط خود عینی، بل‌که از سوی مصحّحان آثارش به او نسبت داده شده است.

ادبیّات‌شناس براگینسکی می‌گوید: «چنان‌که از نام پدر عینی که با واژه‌های «سیّد» و «خواجه» توأم است برمی‌آید وی از روی نسب باید به خاندان محمّد (ص) مرتبط باشد که در ناحیهٔ خود شخص معتبری محسوب می‌شد. همچنین وی به هنرمندی و سنگ‌آسیاب‌تراشی نیز شغل می‌ورزید، زیرا با چند جریب زمین امکان گذران زندگی وجود نداشت.»[2]

از این تحقیق مختصر برمی‌آید که صدرالدّین عینی دهقان‌زاده نبوده، بل‌که نیاکان او روحانی، خواجه‌زاده، و از ضیائیان دوران خود به شمار می‌رفتند. صاحب خط و سواد بودنِ پدر، پدربزرگ و دیگر پیوندان عینی دلیل دیگر بر این مدّعاست زیرا دهقان‌زادگان عادی اگر هم خیلی همّت

۱) عینی، صدرالدّین، کلیّات، ۲۳۹/۱، استالین‌آباد، انتشارات دولتی تاجیکستان، ۱۹۵۸م.
۲) براگینسکی، صدرالدّین عینی، انتشارات ساویتسکی پساتیل، ۱۹۷۸م، ص ۳۳.

می‌کردند فقط یکی یا دو نفرشان صاحب خط و سواد می‌شدند. عینی کوشیده است در تصویر دوران طفولیت خویش، خود اجدادش را از اهل زحمت معرفی کند زیرا شوروی دولت کارگری دهقانی بود و منتسبان به سایر طبقات اجتماعی به‌ویژه روحانیون و ضیائیان برای جامعهٔ جدید بیگانه و حتّی دشمن محسوب می‌شدند. عینی هم ناچار بود در تألیفات خویش این نکته را مد نظر داشته باشد ولی باید گفت وی علی‌رغم احساس فشار از سوی تفکّر مارکسیستی حاکم، توانست اثرهایی نظیر مرگ سودخور، غلامان و یادداشت‌ها بیافریند، که می‌توان آن‌ها را از آثار کلاسیک ادبیّات شوروی به شمار آورد.

جهان‌بینی و تفکّر بدیع عینی متکی به معنویت و معرفت ادبیّات پیشین به‌ویژه ابتدای قرن بیستم، زمان احیای تمدن و فرهنگ جدید، است. این فرهنگ و تمدن جدید که همان فرهنگ اصیل اسلامی و عاری از خرافات است می‌توانست از علوم پیشرفتهٔ معاصر شاداب گردد، و در آمیزش با آن رشد و نمو یابد امّا تحوّلات سیاسی زمان آن را از مجرای اصلی خود بیرون برد. عینی سراپا مسلّح به این‌گونه فرهنگ و معنویت وارد جهان معنوی دیگری شد که اگرچه در ظاهر با آرمان‌های اجتماعی‌اش سازگار بود امّا در باطن با معرفت عینی در تضاد قرار گرفته بود، یعنی تفکّر ضد دینی جهان سوسیالیستی. هرچند عینی هوشمند با این معنویت جدید مدارا کرد امّا از معنویت اصلی خود یعنی معرفت دینی هرگز دست نکشید.

این معنویت چون خط سبزی از جوهر ایجادیات عینی گذر دارد که سرشت اصلی و بزرگ و نبوغ او از همین خط سبز پدید آمده است. آری، انسانی که تا چهل سالگی از معنویتی برخوردار شده، در آن تربیت و پرورش یافته و به کمال رسیده است چگونه می‌تواند به معنویتی که دورنمای آن ناروشن و مبهم است بگرود.

خلاصه وقتی که سخن از جهان‌بینی و تفکّر بدیع سخن‌گستری چون عینی به میان می‌آید باید وی را در جهان ادبیّات کلاسیک و معرفت دین جست‌وجو کرد.

سعید نفیسی و صدرالدّین عینی

خدای‌نظر عصازاده*



قرن بیستم از نخستین سال‌های آغازین در سه کشور فارسی‌زبان ـ ایران، افغانستان و امارت بخارا که به تعبیر استاد عینی پاره‌ای از ترکستان به شمار می‌رفت، با وقایع فوق‌العاده‌اش تأثیری همه‌جانبه رساند. اما بارزترین واقعهٔ آن در این سه منطقه از سال‌های ۹۰ سدهٔ ۱۹، سرزدن نشانه‌های جامعهٔ سرمایه‌داری و استعماری بود که پیش از همه به محیط ادبی و فرهنگی این کشورها تأثیر نمود. می‌توان گفت که صرف‌نظر از سیاست‌های موجود، میان طبقات فرهنگی ایران و افغانستان و امیرسالاری بخارا (امیرنشین بخارا) و از سال ۱۹۲٤ ـ تأسیس جمهوری تاجیکستان ـ روابط فرهنگی وجود داشت و به‌واسطهٔ فعالیّت‌های تجاری، از اوضاع یکدیگر واقف می‌گردیدند. امّا این روند، به‌خصوص از سال‌های بیست قرن ۲۰ رونق می‌یابد. در همین ایّام است که نام چهره‌های ادبی و فرهنگی مانند صدرالدّین عینی، عبدالرّئوف فطرت، ملک‌الشّعرای بهار، سعید نفیسی، طرزی و امثال آنان در بین سطرهای نوشته‌ها پیدا می‌شوند و از همسانی زبان و ادبیات فارسی در سه حوزهٔ

* پژوهشگر فقید زبان و ادبیّات دری، استاد دانشگاه ملّی تاجیکستان.

ادب فارسی ایران، افغانستان و تاجیکستان گواهی می‌دهند. در اینجا بر سر موضوع همسانی و اشتراکات فارسی در ایران، دری در افغانستان و تاجیکی در تاجیکستان بحث نمی‌کنیم، زیرا بسیاری نوشته‌اند و گفته‌اند و چنان‌که نتیجهٔ این تحقیقات روشن نموده است، به‌طور کلی ما یک ادبیات داریم که از سه شاخه عبارت است: فارسی، دری، تاجیکی (٦، ص. ٨ ـ٢٢)

می‌توان گفت که استادان صدرالدّین عینی و سعید نفیسی از معدود چهره‌های ادبی دو کشور می‌باشند که در تمام انوع نثری ادبی، تاریخی، اجتماعی، علمی و غیره اثرهایی آفریده‌اند. در تاریخ ادبیّات فارسی معاصر بسیار کم مشاهده می‌شود که نویسنده‌ای هم داستان و قصّه، رمان و یادداشت آفریند و هم کتاب‌هایی در زمینهٔ احوال و آثار شاعران پیشین و معاصر. یعنی هم صدرالدّین عینی و هم سعید نفیسی به ایجاد آثار ادبی ترجمه، تحلیل متون فارسی، تحقیق ادبیات، لغت و لغت‌نویسی، کتاب‌شناسی و غیره مشغول بودند. از همین جهت صدرالدّین عینی و سعید نفیسی با هم قرابت ناگسستنی دارند. قرابت دیگر آن است که صدرالدّین عینی و سعید نفیسی در آغاز شعر گفته‌اند و بعد در جادهٔ نثر بدیعی (ادبی) و تحقیق آن قرار گرفته‌اند. باز قرابت فرهنگی دیگر این است که آنها تربیت‌یافتهٔ مکتب‌های سنّتی می‌باشند. صدرالدّین عینی غیر از تاجیکستان و ازبکستان و مسکو، به خارج سفر نکرده و تربیت اروپایی نگرفته بود، حال آن که سعید نفیسی از این ویژگی‌ها برخوردار بود. البتّه، محیط اجتماعی و فرهنگی سعید نفیسی از محیط اجتماعی و فرهنگی صدرالدّین عینی پیشرفته‌تر بود و یگانه دانشی که صدرالدّین عینی در این باب می‌خواست حاصل نماید به واسطهٔ ترجمه بود. مطالعهٔ فراوان باعث گردید که صدرالدّین عینی دانش سنّتی را به دانش معاصر پیوند منطقی دهد. هر دو ادبیات پیشینهٔ فارسی را خیلی خوب و دقیق می‌دانستند و می‌توان گفت که آنها به واسطهٔ ایجاد آثار منظم و مکاتبات دانش‌های خود را رد و بدل کرده‌اند.

احتمالاً نخستین آشنایی سعید نفیسی با صدرالدّین عینی به واسطهٔ قصهٔ آدینه که سال ١٩٢٤م. در شماره‌های روزنامهٔ آواز تاجیک و مجلهٔ رهبر دانش

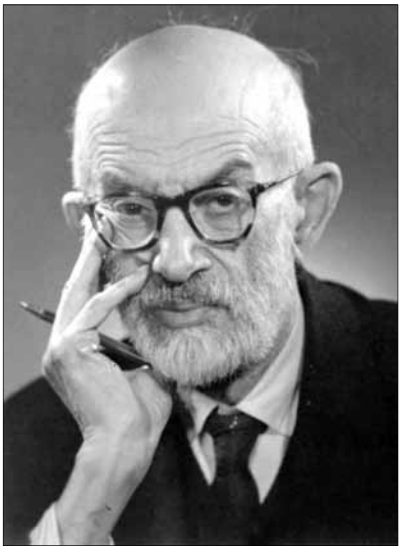

• سعید نفیسی

به نشر می‌رسید و طبیعی است که از این شماره‌ها خوانندگان ایرانی هم بهره‌مند می‌شدند صورت گرفته باشد. گذشته از این، صدرالدّین عینی قبل از این که به سفارش حکومت تاجیکستان نوشتن تذکرهٔ نمونهٔ ادبیات تاجیک را آغاز نماید، جهت توجّه فرهنگیان به این موضوع، در مورخهٔ ۲ مارس سال ۱۹۲۵م، در روزنامهٔ آواز تاجیک با عنوان «به عاشقان ادبیات تاجیک...» خبر آن را به چاپ می‌رساند. سال ۱۹۲٦م. وقتی که این تذکره در مسکو با ابتکار بی‌واسطهٔ ابوالقاسم لاهوتی روی چاپ را دید، نسخه‌هایی از آن هم به تهران رسید که خیلی زود سعید نفیسی به دفاع از آن برآمد و نخستین فارسی‌گوی خارجی بود که به نمونهٔ ادبیات تاجیک تقریضی را در روزنامهٔ شفق سرخ در ۳ مارس سال ۱۹۲٦ به چاپ رساند (٤، ص ١٦١). ازجمله وی چنین تأکید می‌کند: «برای هر کسی که در ادب پارسی کار می‌کند، لازم است که یک نسخه از این کتاب با خود داشته باشد و بر هر ایرانی نیز فرض است که لااقل یک بار این کتاب نفیس را که عزیزترین رهاورد برادران ترکستانی ماست بخوانند». (شفق سرخ، ۲۸ شعبان ۱۳٤٥)

سعید نفیسی ۱۸ ژوئن سال ۱۸۹۵ در شهر تهران در خانواده‌ای فرهنگی دیده به جهان گشود. پدرش علی‌اکبر نفیسی با تخلّص ناظم‌الاطباء معروف بود. ناظم‌الاطباء علاوه بر این که یکی از طبیبان حاذق بود، در زمینهٔ زبان‌شناسی و لغت‌سازی نیز دستی داشت و اثرهایی نوشت. وی یکی از نخستین معارف‌پروران ایران در اواخر قرن ۱۹ بود که مدارس نوع جدید را تأسیس کرده است. یکی از این مدارس «شرف» نام داشت که سال ۱۸۹۸م به فعالیت پرداخته است. در همین زمینه، علی‌اکبر نفیسی الفبای نوینی ترتیب می‌دهد و دایر به صرف و نحو زبان فارسی دستوری با نام نامهٔ زبان‌آموز چاپ می‌کند.

سعید نفیسی ۵ـ ٦ سال داشت که به مکتب «شرف» وارد می‌گردد و بعد از سه سال به مدرسهٔ «اسلامیه» رفته تحصیل را ادامه می‌دهد. پس از کسب معلومات متوسطه، عازم سوئیس می‌شود و در رشتهٔ زبان‌های یونان قدیم، لاتین و فرانسه به تحصیل مشغول می‌شود. سپس در پاریس، در دانشکدهٔ زبان و ادبیات دانشگاه سوربن تحصیل را ادامه می‌دهد و پس از ختم دانشگاه نامبرده به تهران برمی‌گردد و تا سال ۱۹۳٤ اساساً به شغل آموزگاری مشغول می‌گردد. با تأسیس دانشگاه تهران، به عنوان استاد دانشکده‌های حقوق و ادبیات پذیرفته می‌شود که این فعالیت تا حوادث تاریخی سال ۱۹۵۳م. ادامه می‌یابد. آغاز سال‌های پنجاه سدهٔ ۲۰ در جامعهٔ ایران اختلاف‌های سیاسی بالا می‌گیرد که در همین راستا میان سعید نفیسی و صدارت دانشگاه نیز تنش و اختلاف بروز می‌کند و باعث بازنشستگی این استاد می‌گردد. سعید نفیسی عمر باقی‌مانده را صرف پژوهش و تحقیق و ایجاد آثار بدیعی می‌نماید و در نهایت ماه نوامبر سال ۱۹٦۷ در بیمارستان سفارتخانهٔ شوروی در تهران زندگی را بدرود می‌گوید.

***

استاد عینی، به تخمین ۱۵ آوریل سال ۱۸۷۵م در خانوادهٔ سیّدزادهٔ ساکتریگی (Sāktārēgi) ولایت بخارا، سیّد مراد خواجه به دنیا آمده است. صدرالدّین عینی در عالم علم و ادب و فرهنگ فارسی سال‌های ابتدایی

سدهٔ ۲۰ به عنوان صدرالدّین سیّدمرادزادهٔ عینی شناخته شده است. او از اولاد خواجه‌های ساکتری (سدپیری) بوده، در اصل سیّدصدرالدّین خواجه نام داشته است که بعدها با تخلّص «عینی» مشهور می‌گردد.[۱۵]

صدرالدّین عینی تقریباً در شش‌سالگی به مکتب دیهه می‌رود و با حکم تقدیر تحصیل را در مدرسه‌های بخارا ادامه داده، در ایّام مدرسه‌خوانی به یکی از چهره‌های فرهنگی- دینی و ادبی در محیط بخارای امیرسالاری منزلتی به دست می‌آورد. استاد عینی تا انقلاب اکتبر همچون معارف‌پرور شهرت یافته، به همین گناه و جرم در ۹ آوریل سال ۱۹۱۷م. به حکم امیر بخارا به ۷۵ ضربه چوب (شلّاق) محکوم می‌شود و به «آبخانه»ی ارک حبس می‌گردد. جراحات وارده او را در حالت مرگ قرار می‌دهد، تا این که به کمک سربازان روس و نیروهای انقلابی کاگان از محبس امیر گریخته، به بیمارستانی در کاگان بستری می‌شود. در مدّت ۵۲ روز در شفاخانهٔ کاگان، ۲۵ عملیات جرّاحی را پشت سر می‌گذارد. بعد از این، او دیگر به شهر بخارا بازنگشت و تا پایان عمر شهر باستانی سمرقند ـ و در واپسین سال حیات خود استالین‌آباد (دوشنبهٔ کنونی) ـ را اقامتگاه همیشگی خود قرار می‌دهد.

استاد عینی از زمرهٔ آن فرهنگیان دوران امیرسالاری بود که ورود انقلاب روسی را به بخارا تبریک گفته است و در یکی از مقالاتش نوشته است: «روالوتسیهٔ (انقلاب) سوسیالیستی اکتبر کبیر به من همه چیز را داد و از همه پیشتر، آزادی شخصی، فکری و آزادی قلم را داد».[۳]

صدرالدّین عینی در طول چهل سال در دوران سوسیالیستی تاجیکستان، به دریافت هر نوع جایزه و منزلت‌های دولتی سزاوار دانسته می‌شود. اوّلین دکتر علم‌های فیلولوژی (زبان‌شناسی)، استاد، آکادمیک، نخستین رئیس آکادمی علوم تاجیکستان، چند بار عضویت در پارلمان و غیره و در نهایت در ایّام استقلال واقعی تاجیکستان و سال‌ها پس از وفاتش، به فرمان رئیس‌جمهور کشور در سال ۱۹۷۷م، به دریافت عنوان بلند «قهرمان تاجیکستان» سزاوار گردید.

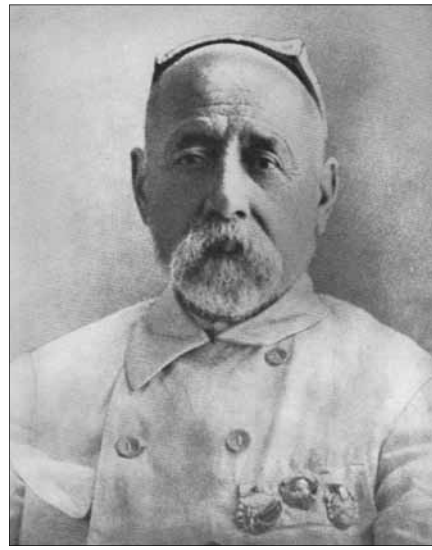

• صدرالدّین عینی

استاد عینی که تاجیک و تاجیکستان را صادقانه دوست می‌داشت و اوّلین کسی بود که سال ۱۹۲٦ با تألیف و تدوین نمونهٔ ادبیات تاجیک شناسنامهٔ ملّت تاجیک را به رسمیت درآورد، ماه می سال ۱۹٥٤ از سمرقند به پایتخت تاجیکستان ـ استالین‌آباد آمد و به دلیل کسالت مزاج، که روزبه‌روز وخیم‌تر می‌شد، به سمرقند بازنگشت. وی ۱٥ آوریل سال ۱۹٥٤ از جهان درگذشت. مرقدش در باغی که به نام او نامگذاری شد ـ «باغ صدرالدّین عینی» قرار دارد که امروز زیارتگاه ادیبان و فرهنگیان است.

***

سعید نفیسی از صدرالدّین عینی بیست سال جوان‌تر بود. یکی ۷٦ سال عمر دید و دیگری ۷۲ سال. از این عمر جاودان هر دو بیش از پنجاه سال را در راه ادب و فرهنگ فارسی صرف کرده‌اند. در محیط ادبی تاجیکستان استاد عینی را بیشتر همچون ادیب برجسته می‌شناسند و بعد همچون ادبیات‌شناس نکته‌سنج اعتراف می‌کنند. در تاجیکستان از سال‌های سی‌ام قرن ۲۰ به این طرف، سعید نفیسی به‌عنوان ادبیات‌شناسی که ابوعبدالله